

هراس خامنه‌ای از چیست؟

خامنه‌ای در نطق اخیر خود که در روز نهم شهریور و به مناسبت پایان ماه رمضان ("عید فطر") ایراد کرد، بار دیگر به طرح نکاتی پرداخت که نشان‌دهنده نگرانی عمیق وی از تحولات و دگرگونی‌های کشورهای منطقه است. رهبر حکومت اسلامی اگرچه با اطلاق واژه "بیداری اسلامی" به جنبش‌های منطقه، سعی کرده است خود را استقبال‌کننده‌ی این تحولات و نامود سازد، اما در عمق وجود خود از تحولاتی که کم‌ترین نتیجه آن سقوط دیکتاتورهای پیشین است، خواب و قرار ندارد. این بی‌قراری و نگرانی را خامنه‌ای هرچند تلاش نمود در پس درازگونی و بیهوده‌گونی‌های فراوان و همیشگی خود پنهان و یا آن را از اذهان شنوندگان دور سازد، اما در این زمینه توفیقی نیافت.

یکی از محورهای سخنان خامنه‌ای، دعوت مسئولان کشور به اتحاد و همدلی بایکدیگر و اتحاد و همدلی آن‌ها با مردم بود. صرف‌نظر از اینکه "مسئولان کشور" چقدر به حرف‌های تکراری خامنه‌ای در مورد اتحاد و پرهیز از اختلاف بخواهند عمل کنند، همچنین صرف‌نظر از اینکه اکثریت عظیم مردم هیچ انگیزه‌ای برای اتحاد و همدلی با مسئولان جمهوری اسلامی و یا طرفداری از جناح‌های حکومتی ندارند و اساساً تمام این جناح‌ها و کل رژیم را نفی می‌کنند، اما رهبر حکومت اسلامی، با اشاره به رویدادهای منطقه و حساس بودن شرایط، عمل به این توصیه را نیاز بزرگ و اصلی جمهوری اسلامی می‌داند. خامنه‌ای می‌گوید "امروز دنیا دارد یک بخش مهمی از تاریخ خود را می‌گذراند، ما باید در این بخش و در این مقطع خیلی بهوش باشیم، خیلی مراقب باشیم، بفهمیم چه کار داریم می‌کنیم. اگر بین خودمان کدورت‌ها و بددلی‌ها و بدجنسی‌ها و ناسازگاری‌ها وجود داشته باشد، نخواهیم توانست به وظایف بزرگی که متوجه ماست عمل کنیم".

خامنه‌ای تا این‌جا حدودی از نگرانی‌های خود و رژیم‌اش را روشن می‌سازد. حرف وی این است که در دنیا و منطقه، اتفاقات مهمی دارد می‌افتد. این رویدادها ممکن است دامن جمهوری اسلامی را هم بگیرد. همه جناح‌ها و مسئولان جمهوری اسلامی باید بهوش و مراقب باشند. اگر بر بستر نارضایتی و رویگردانی مردم از حکومت و بر

در صفحه ۲

خلاصه‌ای از اطلاعیه‌های سازمان

در صفحه ۸

بحران جهانی خواب را از چشمان سرمایه‌داران ربوده است

دیگری ست، بحرانی که اثرات تخریبی و ویران‌کنندگی‌اش می‌تواند بیشتر از بحران ۱۹۲۹ باشد.

اگرچه بعد از جنگ جهانی دوم، اقتصاد سرمایه‌داری حدود سه دهه رشد اقتصادی را تجربه کرد که بی‌شک ویرانی‌های جنگ دوم جهانی در آن اثرگذار بودند، اما در سال ۱۹۷۴ بار دیگر بحران، اقتصاد سرمایه‌داری را فرا گرفت و در پی آن سرمایه‌داری وارد دوران بحران ساختاری گردید. از آن زمان دولت‌های

بحران در جوامع سرمایه‌داری یکی از تجلی‌های تضاد مناسبات تولید با نیروهای مولده است که در اثر گسست در بازتولید و انباشت سرمایه بروز می‌یابد. از زمانی که سرمایه‌داری با وارد شدن به مرحله‌ی امپریالیسم و انحصارات به آخرین مرحله‌ی تکاملی و در عین حال انحطاط خود رسید، بحران‌های ادواری سرمایه‌داری نیز ویران‌کننده‌تر از قبل ظهور یافتند و بحران بزرگ ۱۹۲۹ به بزرگ‌ترین، فراگیرترین و ویران‌کننده‌ترین بحران تاریخ سرمایه‌داری تبدیل شد. اما اکنون صحبت از بحران بزرگ

در صفحه ۳

وظایف فوری انقلاب اجتماعی

در صفحه ۱۲

افزایش خودکشی در جامعه، نمادی دیگر از ارتجاع حاکم بر ایران

کرد و مردم حاضر، در ابتدا با تصور این که وی آب بر سر خود می‌ریزد، از اقدامش جلوگیری نکردند. میزان خودکشی، نمایی از وضعیت اجتماعی در نظام‌های سرمایه‌داری است. اگرچه اقدام به خودکشی در ایران و جهان امر جدیدی نبوده و

در صفحه ۶

نظام سرمایه‌داری مصائب اجتماعی فراوانی به بار آورده است که یکی از آن‌ها خودکشی است. برطبق گزارشی که در یکی از سایت‌های خبری انتشار یافت، مرد جوان ۳۰ ساله‌ای، روز ۳۱ مردادماه در ضلع شمال غربی میدان انقلاب تهران، دست به خودکشی زد. وی با ریختن یک پارچ بنزین بر روی خود، اقدام به خودسوزی

سرهنگ ناپدید شد، اما لیبی آزاد نگشت!

اگر خارج شدن کنترل پایتخت کشوری از دست رژیم حاکم نماد سرنگونی آن باشد، رژیم معمر قذافی روز یکم شهریور ۱۳۹۰ عمرش به پایان رسید و او پس از ۴۲ سال صدارت نتوانست رکورد به زودی ۶۰ ساله‌ی سلطنت ملکه‌ی کنونی انگلستان را بشکند!

بیش از شش ماه پیش بود که مردم مخالف رژیم سرهنگ معمر قذافی در پی جنبش‌های توده‌ای در تونس، مصر و چند کشور دیگر عربی برای نان و آزادی دست به تظاهرات زدند، اما تحولات لیبی به گونه‌ای دیگر پیش رفت و جنبش توده‌ای به جنگی داخلی فراروید، جنگی که در سویی هواداران رژیم را در برمی‌گرفت و در سویی دیگر مخالفانش را. هر چند در میان این مخالفان اقشاری از همان مردمی بودند که برای اهدافی از ادبخواهانه و برابری طلبانه به میدان آمده بودند، با این حال با دخالت نیروهای خارجی و به ویژه فرانسوی، آمریکایی و انگلیسی که با رژیم معمر قذافی تضادهای خاصی داشتند، رهبری مخالفان به دست نیروهای مرتجع داخلی که نام شورای ملی انتقالی را بر خود گذاشتند افتاد، شورایی که پیش از سرنگونی رژیم قذافی به عامل اجرائی سیاست‌های قدرت‌های بزرگ جهانی فوق

در صفحه ۴

هراس خامنه‌ای از چیست؟

بستر اختلاف‌های درونی که روز به روز تشدید شده است، این تحولات و دگرگونی‌ها، سریع‌تر و آسان‌تر می‌تواند جمهوری اسلامی را نیز تحت تأثیر قرار دهد و به آن تسری یابد، پس همه مسئولان و جناح‌ها باید سعی کنند در این مقطع حساس تاریخی، بیشتر مراقب و هوشیار باشند به اختلافات دامن‌زننده، کورت‌ها را کنار بگذارند، اتحاد و همدلی داشته باشند، از گسترش دامنه نارضیاتی در میان مردم غافل نباشند و خلاصه از هرگونه عمل و یا اختلافی که می‌تواند زمینه‌ساز تأثیر گذاری این تحولات باشد پرهیز کنند.

خامنه‌ای اما در ادامه صحبت‌هایش و با پیش کشیدن انتخابات مجلس و طرح این موضوع که دشمنان می‌خواهند از چالش انتخابات علیه امنیت جمهوری اسلامی سوء استفاده کنند، قدری بیشتر به این موضوع نزدیک می‌شود. وی می‌گوید انتخابات در جمهوری اسلامی اگرچه با کثرت و کثرتار همراه نبوده است، اما بالاخره یک چالش است و از همه می‌خواهد مراقب باشند این چالش به امنیت جمهوری اسلامی صدمه وارد نکند. "انتخابات باید پشتوانه امنیت ما باشد، نباید اجازه داد این چیزی که ذخیره امنیت است، پشتوانه امنیت است، به امنیت ما صدمه وارد کند. دیدید، حس کردید، از نزدیک لمس کردید وقتی را که دشمنان ما می‌خواهند از انتخابات علیه امنیت کشور سوء استفاده کنند، باید همه مراقب باشند، همه بهوش باشند."

صرف نظر از بازارگرایی خامنه‌ای برای انتخابات قلابی مجلس در اسفند سال جاری و تلاش وی برای سمت و سو دادن توجه و اذهان مردم، به جیتی که مطلقاً مورد علاقه و توجه آن‌ها نیست، اما تکیه مکرر خامنه‌ای بر "امنیت" کشور و اینکه "دشمنان" می‌خواهند از انتخابات علیه امنیت کشور سوء استفاده نمایند، نکته بسیار مهمی است که توضیح علل نگرانی خامنه‌ای از تحولات منطقه و ارتباط آن با جمهوری اسلامی و بالاخره تأثیر گذاری این تحولات بر بستر شرایط داخلی جمهوری اسلامی را تکمیل می‌کند. اگر از حشو و زوائد صحبت‌های خامنه‌ای صرف نظر کنیم و بخواهیم انگیزه هشدارهای مکرر وی به مسئولان جمهوری اسلامی برای مراقبت و هوشیاری و به خطر افتادن "امنیت" آن در جریان انتخابات و در یک کلام علت نگرانی خامنه‌ای را دریابیم، مسأله به طور واقعی عبارت از این است که خامنه‌ای شدیداً نگران آن است که شعله‌ای از تحولات و دگرگونی‌های منطقه و بهار عربی زیانه‌کنان بر جمهوری اسلامی افکنده شود و بر بستر نارضیاتی عمیق توده‌ای و تشدید کشمکش و اختلاف در بالا، این شعله به حریق بزرگ تبدیل شود. نگرانی اصلی خامنه‌ای از این است که در یک لحظه معین که فرضاً می‌تواند موقع انتخابات مجلس باشد، توده‌های کارگر و زحمتکشی که بارها انتخابات نمایشی رژیم را آزموده‌اند و اعتقادی به رژیم و انتخابات قلابی آن

ندارند و نه فقط از قبل آن را تحریم کرده‌اند، بلکه دارند آماده می‌شوند تا سهم خود را در تحولات و دگرگونی‌های انقلابی منطقه ایفا کنند، به جوشند و بپاخیزند و رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی و رهبر آن را به گور بسپارند.

این نگرانی و ترس، البته یک نگرانی و ترس واقعی است. اکنون رژیم بعثی بشار اسد در سوریه جلوی چشم رژیم و خامنه‌ای قرار گرفته است. طرح اتحادیه اروپا برای تحریم نفتی سوریه، پیوستن ترکیه به این کمپ که پیش از این در نقش میانجی ظاهر شده بود، اصرار دولت آمریکا به برکناری دولت بشار اسد و همه این‌ها بر متن اعتراضات رو به گسترش و تداوم جنبش آزادیخواه مردم سوریه که رژیم اسد را در یک قدمی سرنگونی قرار داده است، جمهوری اسلامی را نیز با تتنگاهای بیشتر و جدیدتر و با معضلات جدی‌تری روبرو ساخته است. حوادث سوریه و چشم‌انداز تیره‌ای که در برابر یگانه دولت دوست و متحد جمهوری اسلامی قرار گرفته است نه فقط به انزوای بیش از پیش جمهوری اسلامی منجر خواهد گشت، بلکه با سقوط دولت بعثی سوریه، تمام نفوذ و سرمایه‌گذاری چندین ساله جمهوری اسلامی در میان گروه‌های ارتجاعی حزب‌الله و حماس و امثال آن نیز بر باد خواهد رفت. در حال حاضر نیز جمهوری اسلامی با هیچ یک از کشورهای منطقه و با کشورهای همسایه خود مناسبات عادی و بی تنش ندارد. این مناسبات نیز گاه بسیار تیره شده است. جمهوری اسلامی پیوسته به انزوای بیشتری رانده شده و حلقه محاصره بر آن تنگتر و محتمل عقب نشینی‌های بیشتری شده است. چرخش موضع گیری جمهوری اسلامی نسبت به رویدادهای سوریه، نمونه این عقب نشینی و نه از روی میل و انتخاب، بلکه برخاسته از شرایطی است که به زیان آن رقم خورده است.

بدیهی است که این رویدادها، رژیم جمهوری اسلامی و رهبر آن را سخت نگران و بی‌مناک سازد. اما اگر شرایط اقتصادی و وضعیت داخلی رژیم خوب بود، اگر تضادهای نظم حاکم با توده‌های مردم به این حد تشدید نیافته بود و اگر کشمکش و اختلاف در بالا و شکاف در دستگاه حکومتی، تا به این اندازه تشدید و تعمیق نیافته بود، تمام این اقدامات و تحولات فقط تا حدود معینی می‌توانست موجب نگرانی و بیم و هراس جمهوری اسلامی و سران آن گردد. بر بستر شرایط به غایت وخیم اقتصادی، تشدید تضادها و نارضیاتی عمیق توده‌ای است که اما این تحولات و دگرگونی‌ها، به هراسی مرگ‌بار برای رژیم و رهبران خامنه‌ای تبدیل شده است. بحران اقتصادی بیش از پیش تعمیق یافته است. قیمت کالاها و خدمات، به ویژه پس از اجرای قانون حذف سوبسیدها و آزادسازی قیمت‌ها به نحو کم سابقه‌ای افزایش یافته است، نرخ تورم بنابه آمارهای رسمی به حدود ۲۰ درصد رسیده است. نرخ تورم بطور واقعی حدود ۳۰ درصد است. رکود در بخش تولید ادامه یافته و تشدید شده است. صدها کارخانه و واحد تولیدی دچار

بحران هستند. ۵۰ درصد واحدهای تولیدی یا تعطیل شده‌اند و یا در شرف تعطیل اند. بقیه واحدهای تولیدی و صنعتی با کمتر از ۳۰ درصد ظرفیت خود مشغول به کارند. سرمایه‌گذاری‌ها به ویژه در بخش نفت و گاز کاهش یافته است. شرکت‌ها و دولت‌های خارجی به خاطر تحریم‌ها، از سرمایه‌گذاری و مشارکت در طرح‌های مربوط به نفت و گاز خودداری می‌کنند. حتی شرکت‌های نفتی روسی و چینی نیز از انعقاد قرارداد با دولت ایران خودداری کرده‌اند. بنابه گزارش سازمان بازرسی کنگره آمریکا (جی ای او) تنها از ابتدای سال جاری میلادی تا پایان ماه مه، از ۴۳ شرکت خارجی و فعال در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی، ۲۷ شرکت فعالیت خود را به کلی قطع کرده‌اند. نرخ رشد به صفر و زیر صفر سقوط کرده است. تحریم‌های اقتصادی علاوه بر ایجاد محدودیت در سرمایه‌گذاری خارجی، راه ورود تکنولوژی و تجهیزات مورد نیاز صنعت نفت و گاز را نیز محدود ساخته و مشکلات جدی برای این صنایع و توسعه کمی و کیفی آن ایجاد کرده است. استفاده از تجهیزات و تکنولوژی غیر استاندارد و قدیمی در این بخش، گاه فاجعه آفریده است. فاز سوم پالایشگاه آبادان که قرار بود برای تولید بنزین مورد بهره برداری قرار بگیرد، در جریان افتتاح آن، با آتش سوزی مهیب و کشته شدن چند نفر از پرسنل آن همراه شد.

از سوی دیگر به رغم تبلیغات کرکننده رژیم پیرامون ایجاد اشتغال، بر تعداد بیکاران روز به روز افزوده شده است. هر روز دسته دسته از کارگران اخراج و بیکار می‌شوند. در ظرف چهارسال گذشته به عنوان نمونه تنها در عسلویه، ۵۲ هزار نفر اخراج و تعداد شاغلین در این بخش از ۶۰ هزار به ۸ هزار نفر کاهش یافته است. جمعیت بیکاران به بالای ۷ میلیون و نرخ بیکاری به بالای ۲۰ درصد رسیده است.

تولید نفت و گاز نیز کاهش یافته و حتا نفت و گاز تولید شده نیز با مشکل فروش روبرو شده است. گزارش اوپک در سال ۲۰۱۰ حاکی از آن است که ایران اندک اندک جایگاه پیشین خود را به عنوان دومین صادر کننده نفت عضو اوپک از دست میدهد و کاهش تولید و صدور نفت ایران را سایر کشورهای عضو اوپک جبران کرده‌اند. از سوی دیگر به دلیل تحریم‌ها و مشکلاتی که از این ناحیه در مبادلات ارزی برای جمهوری اسلامی ایجاد شده است، وصول ده‌ها میلیارد دلار نفت فروخته شده را از جمله به چین و هند که مشتریان عمده خرید نفت ایران محسوب می‌شوند، با مشکل روبرو ساخته است. با توجه به این موضوع که بیش از نیمی از درآمد ارزی دولت و حدود ۶۰ درصد بودجه عمومی از محل صادرات نفت خام تأمین می‌شود، روشن است که کاهش تولید و صدور نفت و درآمدهای حاصله، آسیب‌های جدی بر این شاهرگ حیاتی رژیم وارد می‌شود و معضلات و بحران اقتصادی را بیش از پیش تشدید می‌کند.

کسی نمی‌تواند این واقعیت را انکار کند که تمامی تلاش‌های جمهوری اسلامی و جناح‌های آن برای غلبه بر بحران اقتصادی با شکست کامل روبرو

بحران جهانی خواب را از چشمان سرمایه‌داران ربوده است

سرمایه‌داری با اتخاذ انواع سیاست‌ها، تلاش خود را برای جلوگیری از بروز یک بحران فراگیر و ویرانگر به کار بستند. اما همین تلاش‌ها به دلیل رشد دائمی نیروهای مولد و تضاد آن با مناسبات تولید سرمایه داری که با رشد پیوسته ی تکنولوژی، افزایش بازدهی نیروی کار و کاهش دائمی نرخ سود همراه بوده است، منجر به عمیق‌تر شدن تضادهای مناسبات سرمایه‌داری شد. دخالت دولت‌ها اگرچه تا مقطعی توانست از بروز بحران‌های شدید و بزرگ جهانی همچون بحران ۱۹۲۹ جلوگیری کند، اما هرگز نتوانست پاسخی برای حل قطعی آن یابد و در واقع تنها بروز سهمگین آن را به عقب می‌انداخت. از این مقطع است که در سیکل اقتصاد سرمایه‌داری، مدام مرحله‌ی رکود طولانی‌تر و از مرحله‌ی رونق شدت آن کاسته شد.

با بروز بحران در بخش مسکن و در پی آن آغاز فروپاشی ارزش سهام در بورس‌های عمده و ورشکستگی شرکت‌های بزرگ مالی و صنعتی از جمله تعدادی از شاخص‌ترین بانک‌های آمریکایی در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸، اقتصاددانان بورژوا با مقایسه این بحران با بحران ۱۹۲۹ آن را سهمگین‌ترین بحران پس از سال ۱۹۲۹ دانستند. در سال ۲۰۰۹ این اقتصاددانان با عنوان این که بحران به عمیق‌ترین نقطه خود رسیده است، پیش‌بینی کردند که از سال ۲۰۱۰ دوران تجدید فعالیت اقتصادی آغاز خواهد شد. در سال ۲۰۱۰ آمارهای اولیه نیز در ظاهر حکایت از پایان مرحله‌ی بحران در سیکل اقتصادی و آغاز دوران تجدید فعالیت اقتصادی داشت، اما پس از چندی و با آشکار شدن معضل بدهی‌های دولتی، به همه ثابت شد که بحران عمیق‌تر از آن است که اقتصاد سرمایه‌داری از آن رهایی یافته باشد. با آغاز سال ۲۰۱۱ زنگ‌ها برای وارد شدن به رکودی دیگر، پیش از آن که اقتصاد سرمایه‌داری دوران رونقی را شاهد بوده باشد به صدا درآمدند. بحران بدهی دولت‌ها عمیق‌تر شد و با آغاز ماه "اوت" بازارهای مالی مانند بحران سال ۲۰۰۸ به یکباره فرو ریختند و این تحلیل ما که "بحران کنونی هنوز هیبت واقعی خود را نشان نداده است. آنچه که تاکنون رخ داده است، تنها پیش‌درآمدی بر صحنه واقعی است. ابعاد و نتایج این بحران در آن حد است که می‌تواند از بحران ۱۹۲۹ سبقت بگیرد" (جهان سرمایه‌داری و ثروت به لرزه درآمده است - نشریه کار) به اثبات رسید.

با آشکار شدن آغاز دور جدید بحران، ابتدا رئیس بانک جهانی از وارد شدن به یک مرحله خطر جدید هشدار داد. رئیس بانک مرکزی اروپا نیز با بیان این که بحران کنونی بدترین بحران بعد از جنگ جهانی دوم است گفت: "اگر رهبران اروپا تصمیمات مهمی را اتخاذ نکرده بودند، می‌توانست بدترین بحران از جنگ جهانی اول باشد". منظور وی از این تصمیمات همانا تضمین خرید اوراق قرضه منتشره از سوی دولت‌های ایتالیا و اسپانیا بود. اقدامی که در راستای جلوگیری از علنی شدن وضعیتی بود که پیش از این در یونان، ایرلند و پرتغال رخ داده و از سوئی

منجر به اعتراضات توده‌ای و از سوی دیگر منجر به بی‌ثباتی بازار سهام شده بود، بازاری که در صورت پیوستن ایتالیا و اسپانیا (سومین و چهارمین اقتصاد منطقه یورو) به یونان، پرتغال و ایرلند آماده انفجار بی‌سابقه‌ای بود.

با گسترش تضاد نیروهای مولد با مناسبات تولید سرمایه‌داری که کاهش دائمی نرخ سود به‌ویژه در بخش مولد را به همراه آورد، سرمایه که فاقد بازار مناسب بود هر چه بیشتر به بخش مالی روی آورد. اما بخش مالی (بانک‌ها، شرکت‌های بیمه و نظایر آن) نیز فاقد بازار مناسب برای سرمایه‌های موجود بود. از این رو بسیاری از این سرمایه‌ها به بازارهای مجازی مانند بورس روی آوردند که نرخ سود در آن بالاتر بود (سرمایه درگیر در آن بیش از ۱۵۰ هزار میلیارد دلار برآورد می‌شود). در واقع مشکل نه کمبود سرمایه که مازاد آن بود، سرمایه‌ای که خود را در کسب سود بیشتر تعریف می‌کرد و با کاهش نرخ سود در بخش مولد، به جستجوی راه‌های دیگری رفت. در این مسیر پای بانک‌ها نیز روز به روز بیشتر به این بازار باز شد. بانک‌ها که تا پیش از این با دادن وام و جمع‌آوری سپرده وظیفه داشتند سرمایه‌ی مورد نیاز سرمایه‌داران را به‌ویژه در دوران رونق تامین کرده و با این عمل کرد تأثیر مثبتی در گردش سیکل اقتصاد سرمایه‌داری داشته باشند، به بازار مجازی روی آورده و دست به سرمایه‌گذاری حتا با ریسک بالا زدند و به این ترتیب بر حجم سرمایه‌ی درگیر در بازار مجازی به شدت افزوده گردید.

با فروریختن این بازار مجازی که با کاهش قیمت حبابی مسکن در آمریکا آغاز گشت، بحران مالی اقتصادهای بزرگ جهانی را آن‌چنان تحت تأثیر قرار داد که دولت‌ها برای نجات بانک‌ها و جلوگیری از تعمیق و گسترش هر چه بیشتر بحران، مبالغ کلانی را از خزانه‌ی دولت برای کمک به موسسات در حال ورشکستگی اختصاص دادند که به نوبه‌ی خود افزایش بدهی دولت‌ها را به همراه آورد. به‌گونه‌ای که میزان بدهی دولت آمریکا به مبلغ ۱۴۵۰۰ میلیارد دلار رسید که از میزان تولید ناخالص ملی این کشور نیز فراتر است. بدهی کشورهای منطقه یورو نیز به ۸۱۰۰ میلیارد یورو معادل ۸۵ درصد تولید ناخالص ملی این کشورها رسید. در واقع کاری که این دولت‌ها کردند انتقال نقطه‌ی بحران از بانک‌ها و دیگر موسسات مالی به دولت‌ها بود. به گفته‌ی رئیس بانک مرکزی اروپا در جریان بحران سال ۲۰۰۸ این بانک مبلغ ۴۴۲ میلیارد یورو با بهره‌ی یک درصد به بانک‌ها برای خروج از بحران وام داد که در تاریخ بی‌سابقه است. حالا دولت‌ها وظیفه داشتند برای کاهش بدهی‌های خود، سیاست‌های صرفه‌جویی اقتصادی را که کاملاً به ضرر طبقه‌ی کارگر و اقشار میانی جامعه بوده و است، با شدت بازم بیشتر ی ادامه دهند. در واقع آمارهایی که حکایت از تجدید فعالیت اقتصادی می‌کرد تنها نتیجه‌ی مسکنی بود که دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری به بازار تزریق کرده بودند.

اما هنگامی که این مسکن به بازار تزریق شد،

سرمایه‌ها باز به همان سمتی رفتند که پیش از بحران رفته بودند، یعنی بازار مجازی که در آن نرخ سود بیشتر بود. با اعلام آمارهای سه ماهه‌ی دوم سال ۲۰۱۱ که نشان از بالا رفتن میزان سود بانک ABN AMRO از مهم‌ترین بانک‌های هلند داشت، حتا مفسران اقتصادی رسانه‌های بورژوایی نیز تحقق این سود را تنها در سایه‌ی اخراج کارکنان و سرمایه‌گذاری با ریسک بالا دانستند و نه در نتیجه‌ی آن چه که به طور کلاسیک کارکرد بانک نامیده می‌شود (دادن وام و بهره‌ی حاصل از آن). از همین‌روست که با ریزش بازار سهام در ماه آگوست، سهام بانک‌ها با ریزش شدیدی روبرو شدند.

ارزش سهام بانک آمریکا به یکباره بیست درصد کاهش یافت. بانک "Société Générale" فرانسه در پی شایعه‌ی کاهش درجه‌ی اعتباری فرانسه، در یک روز تا بیست درصد کاهش ارزش سهام را تجربه کرد. در همان روز بانک "Credit Agricole" ۱۱/۸ و بانک "BNP Paribas" ۹/۵ درصد ارزش سهام‌شان کاهش یافت. ارزش سهام بانک‌های دیگر کشورها همچون انگلیس نیز از این وضعیت در امان نبوده و شدیداً دچار کاهش شدند.

کاهش ارزش سهام که تمام بازارهای مالی را تحت تأثیر قرار داده بود، دولت‌ها را مجبور کرد تا هر چه زودتر دست به اقداماتی بزنند. در مرحله‌ی اول بانک مرکزی آمریکا اعلام کرد که نرخ بهره را تا سال ۲۰۱۳ ثابت نگاه خواهد داشت، نرخ بهره‌ای که از زمان آغاز بحران در سال ۲۰۰۸ نزدیک به صفر درصد بوده است. اما این اقدام بانک مرکزی تنها توانست یک روز به بازار بورس ثبات دهد و از فردای آن روز بار دیگر کاهش ارزش سهام آغاز گردید. شایعه کاهش درجه اعتباری فرانسه بر شدت کاهش ارزش سهام افزود. براساس آمارهای رسانه‌های غربی تنها در یک روز ارزش سهام ۶۰۰ میلیارد دلار کاهش یافتند و در عرض دو هفته ۳ هزار میلیارد دلار ارزش سهام بورس‌های جهان سقوط کرد. تنها در بورس لندن کاهش شاخص بورس در یک روز ۴۱ میلیارد پوند از ارزش سهام کاست. در طی ۹ روز سهام بورس لندن ۱۵ درصد ارزش خود را از دست دادند و بازارهای سهام اروپا ۸۲۰ میلیارد دلار در مدت یک هفته ضرر کردند. سقوط ارزش سهام تا همین‌جا نیز که هنوز در وضعیت ناپایداری قرار دارد، به وضعیتی مشابه‌ی سال ۲۰۰۸ (البته در مقیاسی کمتر) بازگشته است.

با فروریختن دوباره ارزش سهام، اقتصاددانان بورژوا تلاش کردند، علت این بحران را در بحران بدهی دولت‌ها و کاهش درجه اعتباری قدرت‌های بزرگ امپریالیستی خلاصه کنند، و بدین ترتیب با سرپوش گذاشتن بر علت واقعی بحران، هیجانات غالب بر بازار سرمایه را کاهش دهند. اما واقعیت این است که بحران بدهی دولت‌ها خود یکی از نمودهای بحران اخیر است که اگرچه در شدت بحران اثرگذار است، اما علت اصلی بحران همان‌طور که گفته شد در جای

سر هنگ ناپدید شد، اما لیبی آزاد نگشت!

تبدیل شد و اکنون قصد دارد با تشکیل دولت، در بست در خدمت آنان باشد. رسانه های بزرگ سرمایه داری که در جهان امروز به یکی از ارکان اصلی حاکمیت این نظم تبدیل شده اند، نتوانستند آن گونه که مایل بودند تسخیر طرابلس را با آب و تاب منعکس کنند و ادا شدند که با وارونه گویی این موضوع را مثلاً با جمله ای چون: "ورود مخالفان به طرابلس با مقاومت قابل توجهی از سوی هواداران قذافی روبه رو نشد" بازتاب دهند. معلوم بود که به اصطلاح هواداران قذافی یا آنانی که بدون موافقت با وی در برابر دخالت نیروهای خارجی متجاوز قد برافراشتند، نمی توانستند پس از شش ماه بمباران و حمله در برابر "مخالفان" بایستند چرا که این مخالفان پس از بیست هزار حمله ی هوایی "ناتو" و هشت هزار بمب و موشک پرتاب شده از سوی این پیمان جنگ طلب امپریالیستی توانستند خود را به طرابلس برسانند. هوایمهای جنگنده ناتو در ماه های اخیر بمب های یک تنی خود را که با لیزر هدایت می شدند بر نقاط مختلفی ریختند و موشک های لیزری از قبیل هلفایر را از هشت کیلومتری هدف پرتاب کردند. بمباران های هوایی "ناتو" چنان بی رحمانه انجام شدند که نه فقط صدها تن از مردم غیرنظامی را قربانی خود کردند بلکه به بهانه ی نابود کردن سر هنگ معمر قذافی اعضای خردسال خانواده ی وی را نیز به کام مرگ فرستادند. این چنین بود که روز دهم اردیبهشت گذشته نه فقط یکی از فرزندان قذافی به نام سیف العرب که بیست و نه ساله بود در موشک باران طرابلس جان باخت بلکه یکی از نوادگان وی که دخترکی دوازده ساله بود به همراه دوستان و همسایگان کشته شدند. ددمنشی نیروهای مخالف قذافی و استفاده از هر وسیله ای برای پیشبرد اهداف خود تا جایی پیش رفت که پس از ورود به خانه ی وی در باب العزیزیه، دست به انتشار عکس های خصوصی و خانوادگی وی در رسانه های خود زدند. نیروهای مخالف قذافی از گروه ها و دسته های گوناگونی تشکیل شده اند. عده ای از آنان از میان توده های مردم و قبایل و عشایر مخالف قذافی آمده اند که توسط رژیم وی سرکوب، زندانی و شکنجه شدند یا اعضای خانواده هایشان در سال های گذشته اعدام و سربه نیست شدند. عده ی دیگری که توسط سازمان های جاسوسی مخفی غربی و به ویژه آمریکایی، انگلیسی و فرانسوی حمایت مالی و نظامی شدند و نتوانستند با بمباران های هوایی به طرابلس راه یابند و قذافی را فراری دهند نیز همگون و یک دست نیستند. در میان این نیروها کسانی هستند که وابسته به شبکه القاعده بوده و هستند و به رغم آن، نیروهای خود را برای سرنگونی رژیم قذافی آشکارا در اختیار قدرت های امپریالیست گذاشتند. فرمانده یکی از این نیروها فردی ست به نام عبدالکریم بالحج که "گروه مبارزه اسلامی لیبی" را بنیان گذاری نمود. وی در سال ۲۰۰۳ در مازنی با همکاری "سیا" دستگیر شد. سپس دولت آمریکا او را در سال ۲۰۰۴ به دولت لیبی تحویل داد. در مارس

۲۰۱۰، رژیم قذافی بالحج و ۲۱۱ اسلامگرای دیگر را از زندان آزاد کرد. هنگامی که در فوریه ۲۰۱۱ بالحج دوباره تصمیم گرفت علیه قذافی مبارزه کند، سرویس های اطلاعاتی آمریکا، فرانسه و انگلستان تصمیم گرفتند که او را یاری دهند و این چنین اقدام به تکمیل آموزش نظامی نیروهای وی کردند. اگر تعداد هنوز نامعلومی از مردم غیرنظامی در هزاران حمله ی هوایی ناتو در لیبی کشته شدند، اکنون آشکار شده است که به اصطلاح شورشیان مخالف قذافی و به ویژه اسلامگرایان تحت الحمایه نیروهای غربی دست به جنایات فجیع جنگی زده اند. روزنامه ی هرالد تریبیون که به هیچ وجه نمی تواند نشریه ای چپگرا و مخالف نظم موجود ارزیابی گردد در شماره ی چهارم شهریور ماه خود خبر داد که در یکی از پایگاه های شورشیان در مرکز طرابلس جنازه هایی از هواداران قذافی کشف شده است که با گلوله های بیشماری کشته شده بودند. لاقلاً دو تا از این جنازه ها متعلق به اشخاصی بوده که دست هایشان را بسته بودند. به عبارت دیگر مخالفان قذافی تعدادی از افراد را قتل عام نموده اند. یکی دیگر از جنازه ها در حالی کشف شد که هنوز سر می به او متصل بوده است. اکنون که تا حدودی ماهیت "شورشیان مسلح" مشخص شده است باید دید که آیا شورای ملی انتقالی خود خوانده از افرادی تشکیل شده است که خواهان استقرار دموکراسی حتماً در شکل سر و دم بریده ی بورژوازی اش هستند؟ محمود جبرئیل که "نخست وزیر شورای ملی انتقالی" نامیده شده، گفته است که گذار لیبی به دموکراسی باید با تشکیل یک کنفرانس منطقه ای صورت بگیرد که کمیسیونی را برای تدوین قانون اساسی تعیین خواهد کرد. پس سخن، حتماً از تشکیل یک مجلس مؤسسان بورژوازی هم نیست. فقط یک کمیسیون که آن را هم یک کنفرانس منطقه ای که معلوم نیست چگونه شکل خواهد گرفت، قانون پایه ای لیبی را خواهد نوشت. جبرئیل سپس افزود که چهار ماه پس از تدوین قانون اساسی، انتخابات برگزار خواهد شد. شورای انتقالی همچنین در نظر دارد که برای رژیم جدید پلیس و ارتشی مهیا کند که فرماندهانش از میان شورشیان منصوب خواهند شد، همانانی که توسط نیروهای ویژه ی آمریکایی، فرانسوی، انگلیسی و همچنین قطری در ماه های اخیر آموزش دیده اند. از همین حالا نیروهای اسلامگرا نیز از تحولات لیبی سهم خواهی می کنند و می گویند که قوانین آینده ی لیبی نباید خارج از چارچوب های اسلامی و شرعی باشد. نکته ی جالب دیگر این است که تمامی این مخالفان به زیر پرچم مشترکی گرد آمده اند که تا زمان شاه ادیس که با کودتای قذافی سرنگون شد، پرچم لیبی بود. اما پرچم تنها نشان نامدین این موضوع نیست که تغییرات اساسی به نفع مردم لیبی با توازن فعلی قوا در صحنه ی سیاسی این کشور صورت نخواهد گرفت. نیکولا سارکوزی که نقش زیادی در تجاوز نظامی به لیبی بازی کرد درست در روز دهم شهریور روزی که قذافی در سال

۱۹۶۹ علیه رژیم شاه ادیس کودتا کرد، کنفرانسی را به نام کمک به بازسازی لیبی در پاریس برپا نمود که در آن سران و نمایندگان شصت کشور حضور داشتند. هدف این کنفرانس چیزی به جز تقسیم غنایم جنگی به نام بازسازی لیبی نبود. همانگونه که بهای برخی از سهام در بورس ها همزمان با اعلام سقوط طرابلس بالا رفت. این در حالی ست که هر گاه تحویلی در کشوری رخ می دهد که مخالف منافع قدرت های بزرگ است، بورس ها واکنشی معکوس نشان می دهند. اما در رابطه با لیبی وضعیت تفاوت داشت. بهای سهام شرکت های نفتی از قبیل ENI شش درصد و بهای سهام شرکت های بزرگ ساختمانی متخصص در زیرساخت ها (همان هایی که بمباران های ناتو در لیبی ویران کردند!) همچون ANSALDO پنج درصد بالا رفتند.

قدرت های بزرگ امپریالیستی به بهانه ی واهی دفاع از جان غیرنظامیان یا کمک به استقرار دموکراسی و آزادی در لیبی، قوی ترین سازمان جنگی خود، ناتو را فعال نمودند و به یاری نیروهایی شتافتند که آگاهانه رهبری آنان را پذیرفتند؟ قذافی اخیراً اعلام کرده بود که در تبادلات اقتصادی لیبی و به ویژه در فروش نفت آن می خواهد دینار - طلای آفریقا را جایگزین دلار کند. وی همچنین در رابطه با اتحادیه آفریقا تلاش هایی را انجام داده بود. او در ژانویه ۲۰۰۹ اعلام کرد که می خواهد شرکت های نفتی خارجی مستقر در لیبی را ملی کند. قذافی تهدید کرده بود که اگر با این موضوع مخالفت شود او از شرکت های نفتی چینی و روسی و هندی خواهد خواست که جای آن ها را بگیرند. اگر چه مجموعه ی این ها و برخی برخوردها و مسائل قدیمی که رژیم قذافی در آن علیه غرب فعالیت داشت درتجاهم قدرت های امپریالیستی برای پایان دادن به رژیم قذافی موثر بود، اما این قدرت ها اساساً در ادامه سیاستهای تجاوزکارانه و راهزنانه خود در منطقه و برای تسلط بر منابع نفتی لیبی این کشور را مورد یورش و اشغال نظامی قرار دادند.

این ها واقعیاتی هستند که نمی توانند استتار شوند. جای تعجب نیست که در میان نیروهای سیاسی ایران، سلطنت طلبان و نیروهایی از تشکلات اپوزیسیون بورژوازی سرنگونی رژیم قذافی را تبریک گفتند بدون آن که شکل و شیوه ی آن را محکوم کنند و عده ای از چپ های قلابی هم به این واقعیات بی اعتنایی کردند و در سرنگونی قذافی با دخالت قدرت های بزرگ به جشن و پایکوبی پرداختند. در این که رژیم سر هنگ قذافی، یک رژیم دیکتاتوری سرکوبگر و ضد دموکراتیک بود، کمترین تردیدی وجود نداشت و ندارد و چپ های انقلابی و کمونیست ایران نیز نمی توانند از سرنگونی یک رژیم خودکامه مانند رژیم سر هنگ معمر قذافی خوشحال نباشند، اما آنان به مردم دروغ نمی گویند. لیبی از شر قذافی راحت شد اما به دامان مرتجعانی افتاد که کم تر از وی بر کارگر و زحمتکش لیبیایی ظلم نخواهند کرد.

بحران جهانی خواب را از چشمان سرمایه‌داران ربوده است

دیگری است. آمارهای مربوط به رشد اقتصادی قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری نیز به خوبی این موضوع را آشکار می‌سازند.

وزارت بازرگانی آمریکا رشد اقتصادی این کشور در پایان سال ۲۰۱۰ را ۳/۱ درصد اعلام کرد، اما در سال ۲۰۱۱ این رشد سیر نزولی طی می‌کند به گونه‌ای که رشد اقتصادی آمریکا در سه ماهه اول سال ۲۰۱۱ تنها ۰/۳ درصد اعلام شده است. قابل توجه آن که میزان تولید ناخالص ملی آمریکا هنوز تا به میزان ۴ سال پیش (قبل از بحران) نرسیده است. اقتصاد آلمان نیز به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد اروپا دچار همین معضل گردید. در حالی که رشد اقتصادی آلمان در سال ۲۰۱۰، ۳/۶ درصد اعلام شده بود در سه ماهه دوم سال ۲۰۱۱ این رشد به عدد ۰/۱ درصد یعنی در حد صفر رسید. انگلیس نیز به عنوان یکی از کشورهای قدرتمند اروپا در طول یک سال تنها ۰/۷ درصد رشد اقتصادی را تجربه کرد و رشد اقتصادی فرانسه برای سه ماهه دوم سال ۲۰۱۱ صفر اعلام شد. رشد اقتصادی اروپا که در سه ماهه دوم سال ۲۰۱۰ به میزان ۱/۷ درصد اعلام شده بود، در سه ماهه دوم سال ۲۰۱۱ به رقم ۰/۲ درصد رسید. همه این‌ها نشانه‌ی رکودیست که پس از یک مرحله‌ی کوتاه در تجدید فعالیت اقتصادی بازگشته است. بدیهیست که آمار سه‌ماهه‌ی سوم سال ۲۰۱۱ که هم اکنون در آن هستیم، با فروپاشی بازارهای مالی به عددی منفی خواهد رسید (رشد اقتصادی ژاپن برای سه ماهه دوم سال ۳/۰ - اعلام شده است که البته سونامی می‌تواند یکی از علل آن باشد). با این حساب واضح است که علت اصلی بحران نه در بدهی بانک‌ها و یا دولت‌ها که در نتیجه‌ی تضاد میان نیروهای مولد و مناسبات تولید و بروز آن در گسست پروسه‌ی بازتولید کالا و انباشت سرمایه نهفته است که رکود و بحران را به مناسبات سرمایه‌داری تحمیل می‌نماید. اعلام احتمال ورشکستگی کارخانه بزرگ اتومبیل‌سازی ساب (SAAB) سوئد و کاهش ۳ درصدی در سفارشات رسیده به کارخانجات آلمان در سه ماهه دوم سال ۲۰۱۱ نمونه‌هایی از موجیست که در حال راه افتادن دوباره است.

بالا رفتن آمار بیکاری در کشورهای اروپایی، ژاپن و آمریکا و کاهش قدرت خرید در نزد مصرف‌کننده‌ی نهایی از دیگر نتایج این رکود و بحران است که به نوبه‌ی خود بر افزایش بحران تأثیرگذار می‌باشد. بیکاری و سیاست‌های صرفه‌جویی دولت‌ها که بیش از هر چیز از خدمات عمومی کاسته و سطح زندگی اقشار متوسط و پایین را هدف قرار داده است، نتیجه‌ای جز کاهش قدرت خرید آن‌ها را به دنبال نخواهد داشت. در واقع دولت‌ها برای نجات موسسات مالی و صنعتی در بحران سال ۲۰۰۸ جیب‌های خود را خالی کردند، آن‌ها بدون آن‌که اقتصاد سرمایه‌داری وارد رونق شود و حالا می‌خواهند با فشار آوردن بر مردم با نام "صرفه‌جویی در هزینه‌های دولتی" از بروز سهمگین‌تر بحران جلوگیری کنند، حال آن‌که وخیم‌تر شدن وضعیت

اقتصادی گروه‌های بزرگی از مردم و کاهش سطح معیشت، هم می‌تواند بر بحران اقتصادی اثر منفی بگذارد و هم عواقب سیاسی و اجتماعی وسیعی به دنبال آورد. هم اکنون نرخ بیکاری در آمریکا به میزان ۹/۱ درصد افزایش یافته است و نرخ بیکاری در اروپا که در سال ۲۰۰۸، ۷ درصد بود هم اکنون به ۱۰ درصد رسیده است. در میان کشورهای اروپایی، اسپانیا با بیش از ۲۰ درصد و یونان با ۱۶ درصد بالاترین نرخ‌های بیکاری را دارا هستند.

خطر رکود به گونه‌ای است که اقتصاددانان بورژوا به کشورهای اروپایی و آمریکا هشدار داده‌اند که برای جلوگیری از تشدید رکود در فعالیت‌های اقتصادی از سیاست‌های مقابله با تورم خودداری کنند. در همین رابطه "کنت روگوف" از کارشناسان پیشین صندوق بین‌المللی پول به بانک‌های مرکزی اروپا و آمریکا توصیه کرد که نرخ تورم ۶ درصدی را تا چندین سال پیایی به عنوان یک واقعیت بپذیرند و تدبیری برای کاهش آن نیندیشند. هم اکنون نرخ تورم در اروپا به ۵/۲ درصد رسیده است. نرخ تورم در اروپا بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ به ترتیب ۲، ۴، ۱- و ۱/۷ درصد بوده است. کاهش ۲۰ درصدی بهای نفت خام در ماه اوت، یکی دیگر از نشانه‌های کاهش تقاضا و رکود اقتصادی می‌باشد.

براساس گزارش اخیر سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) رشد تجارت کالا در جهان نیز در سه ماهه دوم سال جاری به شدت کاهش یافته است. به گزارش این سازمان، در سه ماهه نخست سال واردات هفت کشور صنعتی به علاوه کشورهای برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی بیش از ۱۰ درصد رشد داشته است که این میزان در سه ماهه دوم به یک درصد کاهش یافته است.

عواقب سیاسی و اجتماعی بحران اقتصادی

ثابت نگاه داشتن دستمزدها و حتا کاهش آن، گسترش بیکاری، افزایش تورم، کاهش خدمات اجتماعی، از جمله عواملی هستند که نتیجه‌ای جز افزایش فقر و فاصله‌ی طبقاتی را به دنبال خواهند آورد. اقشار پایین و متوسط این جوامع در طول این سال‌ها به خوبی دریافته‌اند که چگونه بحران سطح معیشت آن‌ها را نشانده رفته است و در حالی که آن‌ها روزبه‌روز فقیرتر می‌شوند، عده‌ای جیب‌هایشان پُرتر می‌گردد. در اعتراضات یونان دیدیم که چگونه مردم به درستی سیستم سرمایه‌داری را مقصر این وضعیت دانسته و اعلام کردند که این بدهی‌های ما نیست، این بدهی سرمایه‌داران است و خود آن‌ها باید پرداخت کنند نه ما. اگرچه تظاهرات مردم در یونان اوج اعتراضات ضد سرمایه‌داری بود، اما اعتراضات مشابه‌ای نیز در برخی از دیگر کشورهای اروپایی از جمله فرانسه و اسپانیا رخ داد.

در انگلیس قتل یک جوان سیاه‌پوست توسط پلیس منجر به شورش جوانان و بیکاران سیاه‌پوستی شد که در طول این سال‌ها از سوی سیستم حاکم

همواره نادیده گرفته شده‌اند. شورش خودبخودی و غیرسازمان یافته که گاه حتا فروشگاه‌های کوچک را نیز ویران ساخت، فروشگاه‌هایی که صاحبان آن‌ها البته سرمایه‌دار نبودند. به رغم نمایش وحشیانه‌ی پلیس و دولت انگلیس علیه معترضان، اما دو تن از اعضای کابینه حاکم مجبور شدند تا به ریشه‌های اجتماعی این شورش‌ها اعتراف کنند. اعتراضات اخیر به سیاستمداران جیره‌خوار سرمایه‌دار این کشورها ثابت کرد که نمی‌توانند به سادگی ناراضیانی توده‌ها را که در اثر بحران روزبه‌روز فقیرتر می‌شوند و نیز احتمال گسترش این ناراضیاتی‌ها را نادیده انگارند.

شرایط کنونی بی‌شک منجر به افزایش ناراضیاتی در میان طبقه‌ی کارگر و اقشار میانی جامعه از دولت‌های حاکم شده و تنها در اثر اعتراضات و فشار آن‌هاست که دولت‌های سرمایه‌داری مجبور به عقب‌نشینی خواهند شد. در این شرایط است که نقش احزاب و سازمان‌های چپ و کمونیست افزوده شده و ضرورت شکل‌گیری و یا گسترش تشکلات توده‌ای رادیکال که بتوانند کارگران را سازماندهی و به مبارزه علیه وضعیت کنونی بکشانند بیش از پیش آشکار گردیده است. هر چند که نرخ بالای بیکاری، وجود اتحادیه‌های راست و سازشکار و ضعف جریانات چپ و کمونیست در برابر امکانات وسیع احزاب راست مهمی در این راه هستند. در این میان جریانات راست افراطی نیز با امکانات وسیع خود و با طرح شعارهای پوپولیستی تلاش خواهند کرد، ضمن جذب و انحراف بخشی از افکار عمومی، منافع بزرگ‌ترین و رسواترین سرمایه‌داران را تامین کنند. در سوی دیگر دولت‌های امپریالیستی نیز از همه‌ی ابزار خود از جمله صرفه‌جویی اقتصادی و بهره‌برداری از بحران‌های سیاسی منطقه‌ای و جنگ به منظور کاهش شدت و تأثیرات بحران در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بهره خواهند برد.

بحران اقتصاد جهانی در عین حال تأثیرات خود را بر اقتصاد کشورهای هم‌چون ایران نیز خواهد گذاشت. یک نمونه از این تأثیرات کاهش قیمت نفت در اثر رکود اقتصادی است که به دلیل وابستگی اقتصاد ایران به درآمد حاصل از نفت، بحران و رکود در ایران را باز هم تشدید می‌کند. بحران جهانی وضعیت وخیم معیشتی کارگران و زحمتکشان را در ایران تشدید کرده، بر تعداد بیکاران می‌افزاید و تأثیراتی در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی از خود برجای خواهد گذاشت. کلام آخر آن که اوضاع اقتصادی جهان بسیار شکننده است، تحولاتی که در شرایط معمولی اثرات چندانی بر اقتصاد جهانی ندارند، در این شرایط می‌توانند ابعاد وسیعی به بحران بدهند. بحرانی که تا این‌جا نیز عمیق‌ترین بحران پس از جنگ دوم جهانی می‌باشد و حتا امکان دارد از مرزهای بحران ۱۹۲۹ نیز عبور کند. بحرانی که پوسیدگی نظام سرمایه‌داری و ضرورت از هم‌پاشی این مناسبات را که به مانع بزرگی در برابر پیشرفت نیروهای مولده تبدیل شده و به خاطر همین پوسیدگی فقر و گرسنگی را به میلیارد‌ها انسان تحمیل می‌کند، در پیش چشمان همگان آشکار ساخته است.

افزایش خودکشی در جامعه، نمادی دیگر از ارتجاع حاکم بر ایران

نیست، اما سرعت روند رو به رشد آن در ایران، تحت حاکمیت ارتجاع دینی و سرمایه داری جمهوری اسلامی نگرانی های شدیدی را در جامعه دامن زده است. مصائب اجتماعی که ریشه در مناسبات اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری و تشدید وخامت اوضاع نابسامان کشور دارد، با گذشت هر روز و با تشدید روزافزون فقر، بیکاری و ناامیدی از آینده، افراد بیش تری را به سمت خودکشی و پایان دادن به زندگی شان سوق داده است. تا جایی که میزان نرخ خودکشی در حاکمیت ارتجاع اسلامی، طی بیست سال، یعنی از سال ۶۳ تا ۸۳، چهار برابر رشد داشته و طی سال های اخیر نیز، همچنان روند صعودی را طی می کند و هم اکنون، نه تنها در آستانه بحران قرار دارد بلکه، در برخی مناطق کشور از جمله ایلام از مرز بحران نیز گذشته است.

بر اساس گزارش خبرگزاری ایلام و به استناد آمار اعلام شده از سوی سازمان پزشکی قانونی ایران در سال ۸۸، سه هزار و ۱۲۲ مورد خودکشی و در سال ۸۹، سه هزار و ۶۴۹ مورد به سازمان پزشکی قانونی گزارش شده است. طبق آمار فوق، میزان خودکشی در سال ۸۹ نسبت به سال ۸۸، ۱۷ درصد رشد داشته است. میزان آمار خودکشی در سال جاری، از این هم فراتر رفته و تنها در سه ماه نخست سال جاری، ۹۵۲ نفر خودکشی کرده اند. از این تعداد، ۲۷۴ نفر زن و ۶۷۸ نفر مرد بوده اند. آمار فوق با افزایش ۱۰ درصدی نسبت به زمان مشابه در سال گذشته، گویای این واقعیت تلخ است که روزانه ده نفر در جامعه سرمایه داری تحت حاکمیت "نمایندگان خدا"، دست به خودکشی زده اند.

از آنجا که آمار خودکشی و افزایش شدید نرخ آن، رابطه مستقیم با بحران های اجتماعی و سیستم سیاسی-اقتصادی حاکم بر ایران دارد، مسئولان جمهوری اسلامی برای کتمان نابسامانی های درون جامعه، همواره مانع از انتشار واقعی آمار خودکشی در کشور می شوند. علاوه بر خامنه ای که در اغلب سخنرانی هایش همواره مسئولان نظام را از انتشار اخبار نگران کننده در جامعه منع کرده است، روزنامه صدای عدالت نیز در خرداد ماه گذشته، سخنان رئیس سازمان پزشکی قانونی را منتشر کرد که به طور رسمی تاکید کرده بود "آمار خودکشی نباید لو برود". لذا، دسترسی به میزان دقیق آمار خودکشی در ایران، اگر نگوییم محال، یقیناً به آسانی ممکن نیست. آمارهایی هم که تا

کنون منتشر شده اند، نه تنها بیانگر تعداد دقیق آمار خودکشی در ایران نیست بلکه، صرفاً بخشی از میزان خودکشی هایی است که در جامعه رخ داده است. چرا که، سازمان پزشکی قانونی ایران، تنها مواردی از خودکشی ها را ثبت می کند که به این مرکز گزارش و منجر به تشکیل پرونده قضایی می شود. موارد فوق، آن دسته از خودکشی هایی را شامل می گردد، که اصطلاحاً به آن خودکشی موفق می گویند. خودکشی هایی که اغلب منجر به مرگ هستند.

بنابر این، آمار پزشکی قانونی نیز، همه موارد اقدام به خودکشی را شامل نمی گردد. زیرا، تعداد قابل توجهی از موارد خودکشی، اصلاً جنبه قضایی پیدا نمی کنند و از طرفی، بخشی از خانواده ها، ترجیح می دهند بدون سر و صدا و بی آنکه گزارشی به پزشکی قانونی داده شود، درمان پزشکی فردی که دست به خودکشی زده است را مستقلاً مورد پی گیری قرار دهند.

با این همه، بر اساس همین آمارهای ناقص که گاهی به صورت پراکنده توسط رسانه های دولتی و پاره ای از ارگان های حکومتی منتشر می شوند، میزان خودکشی در ایران، در مقایسه با کشورهای منطقه، از بالاترین نرخ خودکشی برخوردار است. مطابق گزارش سازمان جهانی بهداشت، نرخ خودکشی در جمهوری آذربایجان، ۶ دهم درصد برای هر ۱۰۰ هزار نفر، کویت ۲ نفر و بحرین که بیشترین نرخ خودکشی را دارد کمی بیش از ۲ نفر برای هر ۱۰۰ هزار نفر گزارش شده است. این در حالی است که، به استناد آخرین آمار منتشر شده توسط سازمان پزشکی قانونی ایران، و نیز طبق اعلام هادی معتمدی و موسوی، دو تن از مدیران کل آسیب های اجتماعی سازمان بهزیستی کشور، آمار خودکشی در ایران ۶ تا ۷ نفر در هر ۱۰۰ هزار نفر می باشد. در این میان، نرخ خودکشی در استان های ایلام، کرمانشاه و لرستان از این هم بالاتر رفته و دامنه فاجعه بارتری به خود گرفته است.

علاوه بر این، در سطح جهانی نیز، به رغم اینکه آمار خودکشی در ایران در ردیف کشورهای با نرخ متوسط قرار دارد، اما در مقایسه با کشورهای اروپایی، افزایش بسیار بالایی را نشان می دهد. بر اساس گزارش سازمان جهانی بهداشت، نرخ خودکشی در کشورهای اروپایی طی ۴۰ سال گذشته، ۵۰ درصد رشد داشته، در حالی که طی همین مدت، خودکشی در ایران ۴ برابر افزایش یافته و در نتیجه با نرخ رشد ۴۰۰ درصدی همراه بوده است.

خودکشی، دهمین علت مرگ و میر در جهان شناخته شده است ولی در حاکمیت جمهوری اسلامی، در ردیف "دومین عامل مرگ و میر" قرار دارد. در این میان، میزان اقدام به خودکشی زنان، ۴ برابر مردان است، در عوض خودکشی های موفق در میان مردان، ۴ برابر بیشتر از زنان گزارش شده است. هم اکنون خودکشی به عنوان یکی از مصائب بزرگ اجتماعی، بسیاری از جوانان، زنان و مردان کشور را به کام خود گرفته است. سایت آفتاب به نقل از خبرگزاری ایلام اعلام کرد، میانگین سن خودکشی در زنان به ۱۶ تا ۲۰ سال و در مردان به ۲۰ تا ۲۵ سال کاهش یافته است.

عواملی چون مشکلات اقتصادی، فقر، بیکاری، بحران های اجتماعی، جنسیت، سن، فشارهای روحی، ناامیدی از آینده، سرکوب های سیاسی و شرایط نامناسب اجتماعی، از جمله علت ها و انگیزه های خودکشی به شمار می روند. اگرچه هر کدام از عوامل فوق، می توانند در اقدام به خودکشی موثر باشند اما، در وجه غالب و به طور عمومی، فقر، بیکاری و سایر مصائب اجتماعی نظیر این ها، از جمله عوامل کلیدی، موثر و پلاواسته اقدام به خودکشی و روند رو به رشد آن در جامعه هستند. عوامل دیگر، که با عنوان عوامل فرعی و یا پلاواسته شناخته می شوند، عموماً در سایه قرار دارند و در پرتو بروز عوامل پلاواسته از قبیل فقر، بیکاری، سرخوردگی های اجتماعی و ناامیدی از آینده، چهره نمایان می کنند.

نگاهی به آمار و علت خودکشی های صورت گرفته در ایران به روشنی نشان می دهد، اکثریت افرادی که اقدام به خودکشی کرده اند، عمدتاً در پی فقر مطلق، بیکاری و ناامیدی از آینده، خودکشی و مرگ را برگزیده اند. مادرانی که زیر فقر و نداری مطلق، مستاصل گشته و در یک لحظه، همزمان خود و بچه هایشان را به کام مرگ کشیده اند. پدرانی که در پی بیکاری و عاجز ماندن از تامین معاش، توان ادامه زندگی از کف داده و با اقدام به خودکشی مرگ را در آغوش گرفته اند. دانشجویانی که زیر فشار سنگین سرکوب ها و فشارهای سیاسی و اجتماعی و عدم تامین هزینه های بالای تحصیلی و یا در پی نبود هیچ چشم انداز روشنی در فردای پایان تحصیل، به زندگی شان پایان داده اند. دختران جوانی که پس از شوهر کردن، در سایه نکبت بار نظام مرد سالار حاکم بر ایران، از ادامه زندگی در بی حقوقی محض باز مانده و بی دریغ، پیکر زجر کشیده و جان در مانده شان را به کام شعله های آتش کشیده اند. جوانانی که در حاکمیت ننگین جمهوری اسلامی، همه

افزایش خودکشی در جامعه، نمادی دیگر از ارتجاع حاکم بر ایران

روزنه های شادی، امید به آینده و نرم های اولیه زندگی را بروی خود بسته می بینند، خودکشی و مرگ را به عنوان راهی از همه کثافات و نکبت های جمهوری ایران برمی گزینند.

به رغم تاکید و ممانعت مسئولان جمهوری اسلامی از "لو رفتن آمار خودکشی در ایران"، باز هم روزی نیست که چندین خودکشی در صفحات حوادث روزنامه های کشور درج نگردد. چه انسان های نامید، سرخورده و درمانده از ادامه زندگی در سایه نکبت بار جمهوری اسلامی باز مانده اند و لذا، از طریق خودسوزی، حلق آویز کردن، مصرف آهک، دارو و پرت نمودن خود از ارتفاع به زندگی شان پایان می دهند.

خودکشی به طریق خودسوزی، از جمله دردناک ترین روش های اقدام به خودکشی در ایران است، که طی سال های اخیر شتاب روز افزونی به خود گرفته است. به گزارش سایت آفتاب، از میان زنانی که اقدام به خودکشی کرده اند، بیش از ۵۰ درصد آنان با انتخاب شیوه خودسوزی، به زندگی خود پایان داده اند.

اگر خودکشی های صورت گرفته در جامعه به شیوه حلق آویز کردن، رگ زنی، مصرف دارو و... عمدتاً در خفا و دور از چشم دیگران صورت می گیرد، در عوض، اتخاذ خودکشی به شیوه خودسوزی و آنهم در مکان های عمومی، یک خودکشی صرف نیست بلکه، اعتراضی ست علیه وضعیت موجود. روند رو به رشد خودکشی علی العموم و افزایش اتخاذ شیوه خودسوزی به طور اخص، پیام و هشدار آشکاری است نسبت به تشدید وضعیت اسفناک جامعه، گسترش فقر، بیکاری، بحران اجتماعی و عدم تامین حداقل معاش یک زندگی انسانی که در بطن خود، یاس، ناامیدی، و اخوردگی، درگیری های خانوادگی و سرخوردگی های اجتماعی را بازپروری می کند.

وضعیت موجود، حاصل بلافصل عملکرد ارتجاعی و سرکوبگرانه نظام اسلامی و سرمایه داری حاکم بر ایران است، که به اشکال گوناگون از گسترش خودکشی در جامعه گرفته تا افزایش اعتیاد، روسپی گری و فرار دختران از خانه بازتاب می یابد. آنچه مسلم است خودکشی، راه برون رفت از وضعیت موجود نیست. با بودن جمهوری اسلامی، خودکشی و سایر مصائب اجتماعی نیز استمرار خواهند داشت. سرنگونی انقلابی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورائی نخستین گام برون رفت از وضعیت کنونی و پایان دادن به مصائب اجتماعی موجود است.

کمکهای مالی

آلمان			کانادا		
علیرضا نابدل	۱۵ یورو	۵۰ دلار	لاکومه	۵۰ دلار	۱۵ یورو
بهورز دهقانی	۱۵ یورو	۵۰ دلار	صدای فدائی	۱۰ دلار	۱۵ یورو
مناف فلکی	۱۵ یورو	۱۰ دلار	نقیسه ناصری	۱۰ دلار	۱۵ یورو
با تشکر فراوان از تمام دوستان و رفقای که تاکنون به فراخوان مالی رادیو دمکراسی شورائی پاسخ مثبت داده اند			دمکراسی شورائی ۱	۱۰۰ دلار	
فراخوان کمک به رادیو			زنده باد سوسیالیسم	۳۰ دلار	
کانادا			احمد زبیرم	۲۵ دلار	
تورنتو- رادیو ۱	۱۵۰ دلار	۲۵ دلار	کمال بهمنی	۲۰ دلار	
تورنتو- رادیو ۲	۱۵۰ دلار	۲۵ دلار	حسن نیکداوودی	۲۵ دلار	
تورنتو- رادیو ۳	۵۰۰ دلار	۲۰ دلار	بهمن آژنگ	۲۰ دلار	
آمریکا			زنده باد سوسیالیسم	۲۵ دلار	
سن خوزه- زنده باد اتحاد کمونیست ها	۵۰۰ دلار	۲۰ دلار	طوفان در راه است	۲۰ دلار	
کمک به رادیو	۳۰۰ دلار		جاودان باد یاد و نام فدائیان خلق در ۳۹مین سالروز گیله مرد چریک فدائی خلق "احمد زبیرم"	۱۰۰ یورو	
هلند			یاد رفیق رزمنده سنگر کارگران و زحمتکشان، فدائی خلق "احمد زبیرم" علیه دیکتاتوری شاه گرامی باد	۱۰۰ یورو	
عبدلی	۵۰ یورو		گرامی باد راه سرخ رفیق زحمتکشان، فدائی خلق "احمد زبیرم" و حماسه نبرد آخرین اش در ۲۸ مرداد ۱۳۵۱	۱۰۰ یورو	
فراخوان	۲۰ یورو		سوئیس		
کمک به رادیو	۳۰۰ یورو		علی اکبر صفائی فراهانی	۳۰ فرانک	
مسافر	۲۰۰ یورو		سیامک اسدیان (اسکندر)	۳۰ فرانک	
فعالین سازمان در هلند	۱۲۰ یورو		امیر پرویز پویان	۳۰ فرانک	
فعالین سازمان در هلند	۱۴۰ یورو		حمید اشرف	۵۰ فرانک	
دانمارک			سعید سلطانیور	۶۰ فرانک	
فراخوان رادیو	۳۲۱ یورو		ایران		
آلمان			احمد شاملو	۵۰۰۰ تومان	
آبکناری	۲۰ یورو		رفیق حمید مومنی	۵۰۰۰ تومان	
عادل هاشمی	۴۰ یورو		رفیق بیژن جزنی	۱۰۰۰۰ تومان	
صمد بهرنگی	۱۵ یورو		هلند		
عادل هاشمی	۲۵ یورو		صدای کارگران و زحمتکشان	۲۰ یورو	
هانور	۲۵۰ یورو		دانمارک		
جانباختگان ۶۷	۱۰۰ یورو		هوشنگ احمدی	۲۰۰ کرون	
ایتالیا			دکتر نریمسا	۲۰۰ کرون	
فراخوان	۲۰ یورو		پ.م.	۴۰۰ کرون	
فرانسه					
فراخوان رادیو	۱۵۰ یورو				

**رژیم جمهوری اسلامی را باید
با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام
مسلحانه برانداخت**

هراس خامنه‌ای از چیست؟

شده و این بحران نه تنها تعدیل نیافته بلکه پیوسته عمیق تر شده است. کوشش‌ها و توصیه‌های خامنه‌ای برای توقف و کاهش تنش و اختلاف در بالا نیز به نتیجه نرسیده است. عواقب بحران اقتصادی و سیاست‌های رژیم در این زمینه، فقر و فلاکت و بدبختی بیشتری را بر توده‌های مردم ایران تحمیل نموده و شرایط اقتصادی و معیشتی آن‌ها را دائماً دشوارتر ساخته است. افزون بر این‌ها و به رغم سرکوب‌های شدید، دامنه نارضایتی توده‌ای بیش از پیش گسترش یافته و به حد انفجار نزدیک‌تر شده است. در یک کلام، سواى شرایط خارجی و اوضاع جهانی که پیوسته به زیان رژیم رقم خورده است، شرایط و اوضاع داخلی آن نیز پیوسته به زیان حاکمیت وخیم‌تر شده است. این است آن شرایط حساسی که خامنه‌ای چپ و راست به آن اشاره می‌کند و به "مسئولان" هشدار می‌دهد. بر بستر این شرایط است که تحولات و دگرگونی‌های منطقه، رژیم جمهوری اسلامی و دیکتاتور اول آن خامنه‌ای را به هراسی مرگ‌بار افکنده و او را سخت نگران "امنیت" نظام ساخته است. سقوط یک به یک دیکتاتورها، بیداری توده‌های منطقه و مردمی که سالیان دراز در زیر یوغ استبداد و خفقان و دیکتاتوری به انقیاد کشیده شده و در سکون به سر می‌برند اما اکنون به پا خواسته‌اند و سعی می‌کنند خود را از بند جور و ستم و استبداد رها سازند و به نان و آزادی برسند، البته نمی‌توانست رژیم دیکتاتوری حاکم بر ایران را نگران و بیمناک نسازد. بیداری مردم منطقه و پی‌بردن به این واقعیت که آن‌ها قادرند ستمگران و زورگویان و دیکتاتورها را به زیر بکشند و به زباله دان تاریخ بسپارند، نمی‌توانست و نمی‌تواند ستمگران و زورگویان و استعمارکنندگان حاکم بر ایران را که بیش از سه دهه با اعمال سرکوب و سرنیزه حکم روانی کرده‌اند، نگران و بیمناک نسازد. به ویژه آنکه این بیداری و روی آوری توده‌های مردم منطقه - خصوصاً در تونس و مصر - به انقلاب و مبارزه برای کار و نان و آزادی، ضربه بزرگی بر اسلام‌گرایی و بنیادگرایی اسلامی که حکومت اسلامی از سردمداران اصلی آن محسوب می‌شود نیز وارد ساخته است. این‌هاست فشرده علل اصلی بی‌قراری و هراس خامنه‌ای!

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در تاریخ سیزدهم شهریور ۹۰ سازمان اطلاعیه ای با عنوان "یورش وحشیانه به تظاهرات مردم ارومیه و تبریز را محکوم می‌کنیم" صادر نمود. در این اطلاعیه آمده است: "هزاران نفر از جوانان و مردم شهرهای ارومیه و تبریز روز شنبه دوازدهم شهریور ماه در اعتراض به بی مسئولیتی حکومت در قبال خشک شدن دریاچه ارومیه و بی توجهی رژیم به خواست مردم در این زمینه، بار دیگر به خیابان‌ها آمدند و وسیعاً دست به تظاهرات زدند." در ادامه اطلاعیه ضمن اشاره به تظاهرات مردم در خیابان‌ها و محلات مختلف شهرهای ارومیه و تبریز و یورش مزدوران به صفوف اعتراض کنندگان که با شلیک گلوله‌های پلاستیکی و گاز اشک آور و ضرب و شتم مردم همراه بود، چنین آمده است که چندین نفر در ارومیه و بیش از ۶۰ نفر در تبریز دستگیر شده‌اند. در ادامه اطلاعیه گفته می‌شود "رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی با ایجاد اختلال در اینترنت و قطع اس ام اس تلاش کرد از انعکاس خبر تظاهرات توده ای جلوگیری به عمل آورد. سپس با استقرار وسیع نیروهای مزدور خود در این شهرها، رژه موتور سواران و به پرواز در آوردن هلی کوپتر، سعی نمود جو رعب و وحشت ایجاد کند و فضای امنیتی و جو خفقان در این شهرها را تشدید نموده است. جو خفقان و امنیتی شدید، تعقیب و پی‌گرد و دستگیری‌ها به سایر شهرهای آذربایجان از جمله سلماس، میاندوآب و مراغه نیز سرایت نموده و ۲۰ تن از مردم این شهرها نیز بازداشت شده‌اند. رژیم جمهوری اسلامی که از هر گونه تجمع و اعتراض توده ای وحشت دارد بار دیگر علیه مردم به خشونت و قهر متوسل گردید. جمهوری اسلامی با یورش وحشیانه و سرکوب جوانان و مردم ارومیه و تبریز بار دیگر نشان داد که حتی تحمل یک تظاهرات مسالمت آمیز را نیز ندارد." در پایان اطلاعیه، سازمان، حق تجمع و تظاهرات را از حقوق اولیه مردم ارومیه و تبریز و همه مردم ایران دانسته و از آن دفاع نموده است. یورش وحشیانه مزدوران به صفوف مردم ارومیه و تبریز، ضرب و شتم و بازداشت آن‌ها را قویاً محکوم نموده و خواستار آزادی فوری و بی‌قید و شرط همه ی دستگیر شدگان شده است.

"ممانعت از گردهم آیی خانواده های جان سپردگان دهه شصت در گلزار خاوران را محکوم می‌کنیم" عنوان اطلاعیه دیگری بود که در تاریخ ۱۲ شهریور انتشار یافت. در این اطلاعیه گفته شده است "صبح روز جمعه یازدهم شهریور، بسیاری از خانواده های جان سپردگان دهه شصت که به رسم هر سال به منظور بزرگداشت یاد عزیزان خود راهی خاوران شده بودند با انبوهی از مأموران و مزدوران حکومتی و درهای بسته گلزار خاوران روبرو شدند." اطلاعیه در ادامه ضمن اشاره به فرقه محل توسط مزدوران امنیتی و نظامی گفته شده است که خانواده های جان باختگان دهه شصت گل هائی را که همراه خود آورده بودند از روی دیوار و از لابلای میله های در، به داخل خاوران انداختند. و در ادامه می نویسد "مرتجعین حاکم در ادامه ی اقدامات سرکوب گرانه و فشارهای متعدد پیشین خود علیه خانواده های جان سپردگان دهه شصت، با این اقدام ضد انسانی خود بار دیگر نشان دادند که حتی از تجمع خانواده ها در گورستان و از یادآوری و افشای جنایات هولناک خود وحشت دارند.

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی سال‌ها کوشیده است با سکوتی آگاهانه، همراه با تعقیب و پی‌گرد و ارباب خانواده‌ها، برکشتار و جنایات خویش در دهه شصت سرپوش بگذارد. رژیم آدمکش جمهوری اسلامی حتی تلاش نمود با نابودی خاوران، جنایات فجیع خود را از اذهان پاک کند. اما به رغم تمام این تلاش‌ها و اعمال فشار علیه خانواده‌های جان باختگان، آن‌ها با کوشش‌ها و پی‌گیری‌های مداوم خویش و دفاع از هزاران هزار زندانی سیاسی که توسط رژیم و به فرمان خمینی اعدام و در گورهای دستجمعی خاوران به خاک سپرده شدند، تمام تلاش‌های مذبحخانه ارتجاع حاکم برای سرپوش گذاشتن بر این جنایات هولناک را خنثا ساخته و خواستار پی‌گرد و محاکمه و مجازات مسببین این کشتارها شده‌اند.

جمهوری اسلامی و جناح‌های آن باید بدانند که مردم ایران کشتار فرزندان خود و جنایات هولناک رژیم را هرگز فراموش نخواهند کرد. پاسداران نظم حاکم باید این را فهمیده باشند که به رغم ممانعت از ورود خانواده‌ها به گلزار خاوران، اما همان‌طور که خانواده‌ها در بیابانه‌های خود گفته‌اند خاوران و گورهای نهفته در دل آن فراموش نخواهند شد و فریاد رهایی قهرمانانش برای همیشه طنین انداز خواهد بود." در پایان اطلاعیه، سازمان ضمن گرامی داشت خاطره تمامی جان باختگان کمونیست، انقلابی و مبارزین آزادیخواه دهه شصت، حمایت از خانواده‌های این جان باختگان و حق بدبختی آن‌ها برای حضور در خاوران، اقدامات سرکوب‌گرانه رژیم علیه این خانواده‌ها و ممانعت از حضور آن‌ها در گلزار خاوران را محکوم نموده است.



وظایف فوری انقلاب اجتماعی

که اکثریت انتخاب‌کنندگان اراده کردند قابل عزل خواهند بود. تمام مقامات، بدون استثناء، حقوقی برابر با متوسط دستمزد یک کارگر ماهر دریافت خواهند کرد.

۴- سیستم قضایی کنونی منحل می‌گردد و قضات نیز انتخابی و قابل عزل می‌شوند.

و "کنگره سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و زحمتکشان شهر و روستا به عنوان عالی‌ترین ارگان حکومتی" است.

اما چرا دولت بورژوازی باید در هم شکسته شود و به جای آن دولتی شورایی در ایران مستقر گردد؟

دولت، پدیده‌ای ازلی و ابدی نیست. در نخستین مراحل تاریخ بشریت و پیدایش جوامع انسانی که هنوز مالکیت خصوصی و طبقات پدیده نیامده بود و مناسبات اشتراکی در میان انسان‌ها حاکم بود، پدیده‌ای به نام دولت، یک قدرت حکومتی مجزا از مردم که رو در روی آن‌ها قرار گرفته باشد، وجود نداشت. در این جامعه که یگانگی منافع فرد و جمع، خاص و مشترک حاکم بود، مؤسسات و نهادهایی که برای رتق و فتق امور مشترک مردم شکل گرفته بود، بر پایه فعالیت داوطلبانه و آزادانه قرار داشتند و توده مردم برای حفظ و حراست از منافع مشترک، مسلح بودند.

با توسعه و پیشرفت نیروهای مولد، تدریجاً مناسبات تولیدی و اجتماعی تغییر می‌کند، تقسیم اجتماعی کار، مالکیت خصوصی و طبقات پدیدار می‌گردند. پیدایش طبقات، منافع متضاد و مبارزه‌ی طبقاتی را به همراه داشت. چرا که اکنون دیگر وحدت و یگانگی منافع فرد و جمع، خاص و عام از میان رفته است. طبقات و افشاری با منافع متضاد در برابر یکدیگر قرار گرفته و تضاد منافع خاص و مشترک پدیدار شده است. "از همین تضاد منافع خاص و مشترک است که نفع مشترک، شکلی مستقل به عنوان دولت به خود می‌گیرد که از منافع فردی و جمعی واقعی جدا شده" و سرانجام خود را بر طبقاتی مبتنی می‌سازد که "مستلزم تقسیم‌کارند و یکی از آن‌ها بر دیگری مسلط است." (۱)

در این‌جاست که دولت شکل گرفته است. طبقه‌ای که مالک وسایل تولید می‌باشد و به طبقه مسلط از نظر اقتصادی تبدیل شده است، "تسلط مشترک خود را به عنوان قدرت عمومی، به عنوان دولت، برقرار می‌کند." (۲)، از نظر سیاسی نیز به طبقه‌ی مسلط و حاکم تبدیل می‌گردد و از طریق این دستگاه دولتی که ارکان اصلی آن را نیروهای مسلح جدا از مردم و بوروکراسی ممتاز و مافوق مردم تشکیل می‌دهند، طبقه‌ی تحت‌ستم را در انقیاد و اسارت نگه می‌دارد.

بنابراین، دولت به عنوان قدرت جمعی و متشکل طبقه‌ی حاکم و ابزار ستم و سرکوب برای در انقیاد نگه داشتن طبقه یا طبقات فرودست و تحت ستم، در مرحله‌ی معینی از تکامل جامعه‌ی بشری پدیدار شده است و هستی آن وابسته به شرایط اقتصادی معین و مناسبات طبقاتی است.

از دوران پیدایش جامعه‌ی طبقاتی برده‌داری در عصر باستان، تا به امروز که شیوه تولید سرمایه‌داری و جامعه سرمایه‌داری در جهان

مسلط شده است، با پیچیده‌تر شدن جامعه و کارکردهای آن، افزایش وظایفی که در برابر طبقه حاکم قرار گرفت و رشد مبارزه‌ی طبقاتی، دولت نیز عریض و طویل‌تر شد، متمرکزتر گردید، شکلی پیچیده‌تر به خود گرفت، تا سرانجام در دوران سرمایه‌داری به کمال خود رسید.

در جامعه سرمایه‌داری که تضادهای طبقاتی کاملاً شفاف و مبارزه‌ی طبقاتی در شکل عریان و آشکار آن در جریان است، خصلت طبقاتی دولت، برجسته‌تر از هر زمان دیگر است. تفاوتی هم نمی‌کند که این دولت چه شکلی به خود گرفته باشد، طبقه حاکم به شکلی پوشیده و به اصطلاح دمکراتیک، اراده‌ی سیاسی خود را تحمیل کند یا به شکلی عریان و استبدادی. در هر حال دولت ارکان سیادت طبقه سرمایه‌دار، ابزار ستم‌گری و سرکوب برای اسارت طبقه‌ی تحت‌ستم کارگر است.

به قول مارکس: "با همان آهنگی که ترقی صنعت مدرن، تضاد اشته‌ناپذیر طبقاتی کار و سرمایه را رشد داد و تشدید نمود، قدرت دولتی، بیش از پیش، خصلت قدرت ملی سرمایه‌بر کار، خصلت یک نیروی عمومی سازمان یافته برای اسارت و برده‌سازی اجتماعی، خصلت یک ماشین استبداد طبقاتی به خود گرفت." (۳) تاکید مارکس در اینجا بر خصلت طبقاتی دولت بورژوازی به عنوان ارکان سیادت طبقاتی برای اسارت طبقه کارگر و استثمار کار مزدی است. لذا از این گفتار چنین نتیجه‌گیری نمی‌شود که برای توده‌های کارگر و زحمتکش، اشکال دولت بورژوازی بی‌تفاوت است و مثلاً فرقی میان یک دولت پارلمانی دمکراتیک بورژوازی و یک دولت استبدادی از نمونه‌ی جمهوری اسلامی وجود ندارد. بالعکس یک جمهوری پارلمانی که در آن مردم از آزادی‌های سیاسی برخوردارند و حقوق دمکراتیک و مدنی مردم به رسمیت شناخته شده است، نه فقط از نظر تاریخی در مقایسه با مؤسسات و نهادهای سیاسی فئودالی و قرون وسطایی، گامی به پیش است، بلکه در قیاس با دولت‌های استبدادی، که در آن آزادی‌ها و حقوق دمکراتیک مردم از آن‌ها سلب شده است، یک پیشرفت محسوب می‌شود. روشن است که مادام، نظم سرمایه‌داری و دولت بورژوازی وجود دارد، نفع کارگران و زحمتکشان در این است که آن شکل دولت بورژوازی وجود داشته باشد که در آن آزادی‌ها و حقوق دمکراتیک مردم، با همان محدودیت‌های بورژوازی آن حاکم باشد، یعنی جمهوری پارلمانی که دمکراتیک‌ترین شکل دولت بورژوازی است.

با این همه در این واقعیت تغییری ایجاد نمی‌شود که دولت بورژوازی هر شکلی که به خود بگیرد، قدرت جمعی و متشکل طبقه سرمایه‌دار است و ارکان سیادت طبقاتی آن. در یک جمهوری پارلمانی هم مثل هر شکل دیگر دولت بورژوازی، طبقه سرمایه‌دار، اراده سیاسی و اتوریته خود را از طریق دولتی تحمیل می‌کند که ابزاری ست برای در انقیاد نگه داشتن

کارگران و استثمار کار مزدی. شالوده این دولت اولاً، یک نیروی مسلح حرفه‌ای جدا از مردم، ارتش، پلیس، به همراه ضمانت‌مادی آن نظیر دادگاه‌ها، زندان‌ها، سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی و غیره است که ابزارهای قهری طبقه‌ی حاکم برای حفظ نظم موجود و سرکوب کارگران اند. هر چه دولت منسجم‌تر و متمرکزتر شده است، هر چه مبارزه‌ی طبقاتی حادث‌تر شده است، بر کمیت این نیروی سرکوب و نقش آن‌ها در دولت افزوده شده است.

ثانیاً، یک دستگاه عریض و طویل بوروکراسی متشکل از مأمورین دولتی، مقامات و منصب‌داران برای رتق و فتق امور روزمره بورژوازی و سازماندهی استثمار است. بورژوازی که یک طبقه‌ی کم‌شمار است، برای پیشبرد وظایفی که در برابر قدرت سیاسی متمرکز قرار دارد، به ویژه با توسعه‌ی کارکردهای جامعه سرمایه‌داری و نقش پیچیده‌تر دولت، به ارتشی بزرگ از کارمندان و حقوق‌بگیران نیاز دارد که دارای شناخت و مهارت حرفه‌ای در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی هستند. این ارتش بزرگ، مطابق یک سیستم تقسیم کار منظم و مبتنی بر سلسله مراتب سازمان یافته و از طریق سازمان‌ها و مؤسسات متعدد، استثمار کار مزدی را در مقیاسی سراسری سازمان می‌دهد و به رتق و فتق امور روزمره و پیشبرد سیاست‌های داخلی و خارجی بورژوازی مشغول است. این حقوق‌بگیران دستگاه بوروکراسی که از امتیازات و حقوق ویژه نسبت به توده مردم برخوردار می‌باشند، به کلی از مردم جدا هستند و به عنوان قشری ممتاز، مافوق مردم قرار دارند.

در این‌جا، تصمیم‌گیرندگان و مجریان واقعی در مورد مهم‌ترین مسائل جامعه نه توده مردم، و نه حتا ارکان‌های انتخابی، بلکه دستگاه بوروکراتیک ماشین دولتی و مقامات انتصابی آن هستند که راه را بر هر گونه مداخله توده مردم در اداره امور کشور، سد کرده اند. این دستگاه، چنان در خدمت طبقه‌ی سرمایه‌دار حاکم سازمان یافته است که هر تغییری هم که در نظام‌های پارلمانی، در جا به جایی افراد، احزاب و مؤسسات، رخ دهد، نمی‌تواند تزلزلی در ارکان قدرت دولتی و حاکمیت طبقه سرمایه‌دار ایجاد نماید.

از همین روست که شکل دولت پارلمانی در شرایط عادی، یعنی در شرایطی که بحران‌های جدی موجودیت نظام را به مخاطره نیانداخته، مناسب‌ترین شکل دولتی اعمال حاکمیت بورژوازی و حفظ نظم طبقاتی سرمایه‌داری است. در این جا با انضمام پارلمان به دولت، شکلی زیبا، فریبنده و توهمبرانگیز به دولت بورژوازی داده شده است. حق رأی عمومی و آزادی انتخابات وجود دارد. در ظاهر، تفاوت ثروت به رسمیت شناخته نشده و هر کس مستقل از این که به کدام طبقه تعلق دارد، یک رأی دارد. آزادی‌های سیاسی، آزادی فکر و عقیده، بیان، اجتماع، آزادی نشر و مطبوعات به رسمیت شناخته شده و احزاب سیاسی، تشکلهای صنفی و دمکراتیک می‌توانند تشکیل و فعالیت کنند.

مردم آزادند، نمایندگان خود را انتخاب نمایند و به پارلمان بفرستند یا رئیس جمهوری را انتخاب کنند. با این همه، نه مردم می‌توانند بر سرنوشت خود حاکم گردند، نه نقشی در اداره امور کشور داشته باشند و نه در ارکان دولت بورژوازی، فرمانروایی و سلطه بورژوازی تزلزلی ایجاد نمایند.

دلیل آن هم پوشیده نیست. توده مردم از آزادی عقیده و بیان برخوردارند. اما ابزار و وسایلی که برای ابراز عقیده و بیان وجود دارد، مطبوعات، رادیو - تلویزیون، چاپخانه‌ها، خبرگزاری‌ها، تمام وسایل سمعی و بصری و غیره در دست بورژوازی است. ابزارهای مدرن اینترنتی نیز نتوانسته و نمی‌تواند تغییری در این وضع ایجاد نماید. چون قدرت تأثیرگذاری بورژوازی در این عرصه نیز چنان بالاست که حتی سازمان‌ها و احزاب سیاسی بر قدرتی که از منافع کارگران دفاع می‌کنند، مطلقاً یارای مقابله با آن را ندارند. به کینه مسئله که نگاه شود، به رغم این که آزادی‌های سیاسی به رسمیت شناخته شده است، در واقعیت، در عمل، آزادی عقیده و بیان، آزادی تبلیغ، آزادی مطبوعات برای بورژوازی وجود دارد که وسایل تولید مادی و معنوی را در اختیار دارد، شب و روز ایندولوژی و سیاست‌های خود را تبلیغ می‌کند و به افکار عمومی شکل می‌دهد. بورژوازی ارتشی از نظریه پردازان، روزنامه نگاران، نویسندگان، هنرمندان، متخصصین مراکز تحقیقاتی و موسسات رنگارنگ دیگر را نیز برای پیشبرد این وظایف در اختیار دارد که به همراه نهاد مذهب و دستگاه روحانیت، هر لحظه به تحمیل ایندولوژیک توده مردم می‌پردازند.

تحت چنین شرایطی است که مردم حتی نمی‌توانند نمایندگان واقعی خود را به پارلمان بفرستند، نه از آن رو که کسی مانع آن‌ها می‌شود، بلکه بورژوازی با یک دستگاه تبلیغاتی عریض و طویل و به خوبی سازمان‌یافته، چنان جهت‌گیری معینی به افکار عمومی می‌دهد که بدون آن که نیازی به تقلب‌های انتخاباتی باشد، نمایندگان احزاب بورژوازی از صندوق‌های رأی‌گیری بیرون آورده می‌شوند و کابینه‌های بورژوازی برحسب شرایط و اوضاع اقتصادی و سیاسی معین بر سر کار می‌آیند. در این سیستم سیاسی، حتی قدرتمندترین احزاب کارگری و رادیکال که به پارلمان‌ها راه می‌یابند، نمی‌توانند نقشی تأثیرگذار بر سیاست‌ها جز انجام برخی رفرم‌ها در شرایطی معین داشته باشند. در اساس، همان‌گونه که اشاره شد، پارلمان نقش اصلی را در تصمیم‌گیری‌های مهم بر عهده ندارد، بلکه این بوروکراسی دستگاه دولتی است که تصمیم‌گیرنده و پیش‌برنده‌ی اصلی تصمیمات و مسایل مهم جامعه است. از همین روست که در یک نظام دمکراتیک پارلمانی با وجود آزادی‌های سیاسی، اغلب، اکثریت مردم در انتخابات شرکت نمی‌کنند. چرا که می‌دانند از این طریق نمی‌توانند چیزی را تغییر دهند و بر سرنوشت خود حاکم گردند. لذا انتخاب این یا آن حزب، این یا آن نماینده برای آن‌ها بی‌تفاوت است. نکته دیگر این که همین نمایندگان که توسط خود مردم انتخاب شده‌اند، پس از انتخاب شدن، دیگر دست کسی به آن‌ها نمی‌رسد و در دوره مثلاً چهار ساله‌ای که

نماینده پارلمان یا رئیس جمهوری‌اند، به مردمی که به آنها رای داده‌اند، جوابگو نیستند. به وعده‌های خود پشت پا می‌زنند و به نام مردم، علیه مردم تصمیم می‌گیرند. انتخاب‌کنندگان هم از حق فراخواندن آن‌ها و به زیر کشیدن شان محروم‌اند.

بنا به دلایل فوق‌الذکر است که دمکراسی و آزادی‌های سیاسی حتی در یک جمهوری پارلمانی بورژوازی، صوری و ظاهری از کار درمی‌آیند. این صوری بودن آزادی و دمکراسی، بر پایه برابری صوری و ظاهری انسان‌ها در جامعه سرمایه داری قرار گرفته است. در نظام سرمایه داری، ظاهراً همه انسان‌ها آزاد و برابرند. کسی نمی‌تواند دیگری را از آزادی و برابری محروم کند و بنده و برده خود سازد. کسی نمی‌تواند کارگر را به زور، همچون دوران برده‌داری و سرواژه به کار وادارد. در ظاهر، کارگر و سرمایه‌دار با هم برابرند و به عنوان دو فرد برابر و متساوی الحقوق وارد معامله با یکدیگر می‌شوند. یکی کالایی را می‌فروشد و دیگری می‌خرد. در واقعیت اما این برابری صوری است. کارگر که چیزی جز نیروی کار خود برای فروش ندارد، با سرمایه داری که مالک وسایل تولید، سرمایه و ثروت است، برابر نیستند. کارگر مجبور است نیروی کارش را به سرمایه‌دار بفروشد. ناگزیر است به بردگی مزدی تن دهد و استثمار شود. اگر این کار را نکند، خود و خانواده‌اش از گرسنگی می‌میرند. لذا آن چه که در ظاهر برابری است، در واقعیت، نابرابری است. برابری صوری است و این برابری صوری پایه و اساس صوری بودن آزادی و دمکراسی در نظام سرمایه‌داری است.

با تمام این اوصاف، همین آزادی‌های سیاسی در یک دولت پارلمانی بورژوازی، تا جایی برای بورژوازی پذیرفتنی است که "سوءقصد" به نظم موجود صورت نگیرد. در جامعه سرمایه‌داری که دو طبقه‌ی سرمایه‌دار و کارگر طبقه‌ی اصلی جامعه‌اند و رو در روی یکدیگر، مبارزه‌ی طبقاتی در شکل خالص و عریان آن در جریان است. در یک جمهوری پارلمانی، مبارزه‌ی طبقاتی در محدوده‌های قانون بورژوازی مجاز و به رسمیت شناخته شده است. قانون هم چیزی نیست، جز بیان مناسبات سرمایه‌داری به زبان حقوقی. لذا مبارزه طبقاتی تا جایی مجاز دانسته می‌شود که از این محدوده‌ی قانونی فراتر نرود. اما مبارزه‌ی طبقاتی تحت شرایط معین از محدوده‌های نظم موجود فراتر می‌رود و محدوده‌های قانونی را پشت سر می‌گذارد. در این جاست که تمام ظاهرسازی دمکراسی بورژوازی کنار نهاده می‌شود و دقیقاً مثل دولت‌های استبدادی بورژوازی که در آن‌ها دیکتاتوری عریان طبقه سرمایه‌دار حاکم است، نظیر جمهوری اسلامی ایران، نیروهای سرکوب پلیس و ضد شورش آشکارا وارد عرصه می‌شوند و توده‌های کارگر و زحمتکش را سرکوب می‌کنند. این واقعیت را مکرر در جریان اعتراضات و مبارزات کارگران، دانشجویان و جوانان در نظام‌های پارلمانی اروپایی دیده‌ایم. حالا مجسم کنید که اگر بحران‌های بزرگی در این کشورها رخ دهد و کارگران برای سرنگونی نظم سرمایه‌داری به پا خیزند، چه رخ خواهد داد. قطعاً در آن شرایط که دیگر نیروی سرکوب

پلیس قادر به مهار جنبش نیست، ارتش نیز با تمام تجهیزات نظامی‌اش وارد عرصه خواهد شد تا نظم موجود را نجات دهد. حتی اگر لازم باشد آزادی‌های سیاسی تعطیل و پارلمان هم برچیده خواهد شد. فاشیسم اروپایی این را یک بار نشان داد.

دولت بورژوازی که بر بنیاد نیروهای مسلح حرفه‌ای و بوروکراسی ممتاز و مافوق مردم شکل گرفته است، به جای خود باقی است و سلطه‌ی سیاسی بورژوازی را حفظ خواهد کرد. بنابراین دولت بورژوازی هر شکلی که به خود بگیرد، ابزار ستم و استبداد طبقاتی است. یک چنین دولتی نمی‌تواند وسیله‌ی رهایی توده‌های کارگر و زحمتکش باشد. دولت بورژوازی حتی در شکل پارلمانی، آن دستگاهی نیست که توده زحمتکش مردم از طریق آن بتواند اداره امور کشور را در دست خود بگیرد، وسیع‌ترین دمکراسی را با گسترده‌ترین آزادی‌های سیاسی برقرار سازند و بر سرنوشت خود حاکم شوند. کارگران به دولتی نیاز دارند که دیگر بر پایه بوروکراسی ممتاز و مافوق مردم و نیروهای مسلح مجزا از مردم استوار نباشد.

لذا نخستین وظیفه‌ی انقلاب اجتماعی در هم کوبیدن و انحلال ماشین دولتی بورژوازی است. این خرد کردن و به دور ریختن ماشین دولتی بورژوازی نه فقط از آن رو ضروری است که باید جای آن را دستگاهی بگیرد که با وظایف پرولتاریا در انقلاب، انطباق داشته باشد، زوال‌یابنده باشد و با از دست دادن وظایف و کارکردهای سیاسی‌اش تدریجاً ناپدید شود و از بین برود، بلکه دست به نقد، کامل‌ترین و پیگیرترین دمکراسی را به ارمغان آورد و برقراری آزادی‌های سیاسی را در وسیع‌ترین، گسترده‌ترین و کامل‌ترین شکل آن ممکن سازد. این دولتی که در انطباق با وظایف انقلاب اجتماعی و مطالبات دمکراسی خواهانه و آزادی خواهانه فوری عموم توده‌ها قرار دارد، یک دولتی شورایی است که در آن، توده‌های کارگر و زحمتکش از طریق ارگان‌های شورایی اعمال حاکمیت می‌کنند. شوراها، ارگان‌های قانون‌گذاری و مجری قانون‌اند و توده مردم تحت اتوریته شوراها مسلح‌اند. در این دولت شورایی تمام نمایندگان و مقامات دولتی نه فقط انتخابی‌اند، بلکه در هر لحظه که انتخاب‌کنندگان اراده کردند عزل می‌شوند. حقوق مقامات از متوسط دستمزد یک کارگر ماهر تجاوز نخواهد کرد. در عین حال آن چه که به ویژه در مورد جامعه ایران که هم اکنون دولتی مذهبی بر سر کار است، حائز اهمیت می‌باشد، قدرت دستگاه مذهبی را در هم خواهد شکست و به شکلی کاملاً رادیکال دین و دولت را از یکدیگر جدا خواهد نمود.

در ایران نه فقط پیش شرط‌های عینی و طبقاتی برقراری یک قدرت شورایی وجود دارد، بلکه از یک پشتوانه تجربی و تاریخی نیز برخوردار است.

این واقعیت به دفعات اثبات شده است که مردم ایران نمی‌توانند از شر مصایب و فجایعی که نظم طبقاتی موجود و رژیم سیاسی پاسدار آن، جمهوری اسلامی به بار آورده‌اند خلاص شوند و به مطالبات خود دست یابند، مگر آن که مقدم بر هر چیز جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. اما

سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، فقط از طریق یک انقلاب ممکن است که نیروی اصلی آن، طبقه کارگر خواهد بود.

در یک چنین انقلابی، همان گونه که تجربه انقلاب سال ۵۷ نیز نشان داد، اشکال عمده و اصلی مبارزه که قادر است رژیم را از پای درآورد و سرنگون سازد، شکل های مبارزاتی مختص طبقه کارگر، از نمونه ی اعتصابات عمومی و سراسری و قیام مسلحانه خواهد بود. از درون همین اشکال مبارزه است که ارگان های اقتدار و اعمال حاکمیت مستقیم توده های کارگران و زحمتکشان در شکل شوراها سر برمی آورند. بی دلیل نیست که در هر کجا انقلابات کارگری رخ داده، از درون اعتصابات سیاسی کارگران، شوراها پدیدار شدند. کمیته های اعتصاب به ارگان های شورایی تحول و تکامل یافتند.

بنابراین شکل گیری شوراها در ایران بر یک زمینه و بنیان طبقاتی قرار دارد. علاوه بر این، شورا در ایران یک پیشینه تاریخی نیز دارد که امکان استقرار این نوع جدید از دولت را تقویت می کند.

اگر تجارب گذشته های دورتر را در پی انقلاب مشروطیت و سال های پس از جنگ جهانی اول کنار بگذاریم، کارگران و زحمتکشان ایران در جریان سرنگونی رژیم شاه، به ویژه پس از قیام مبادرت به ایجاد شوراها نمودند که تجربه ای مهم و فراموش نشدنی ست. توده مردم، کارگران، سربازان، دهقانان و گروه های اجتماعی دیگری از مردم زحمتکش، با ایجاد این شوراها به رغم موانعی که ارتجاع حاکم پدید آورده بود و مانع از رشد و تکامل آن ها گردید، در همین محدوده نیز در عمل، نقش بی بدیل شوراها را در اعمال قدرت و ظرفیت و جایگاه آن ها را در تحقق مطالبات و اهداف انقلابی خود دریافتند. این تجربه ی مثبت شوراها در خاطره ی تاریخی کارگران و زحمتکشان باقی مانده است و از همین روست که در میان توده مردم ایران، شورا از محبوبیت بالایی برخوردار است.

اما تجربه سرکوب و برچیده شدن شوراها توسط دولت بورژوازی جمهوری اسلامی، این درس را نیز آموخته است که اگر قرار است شوراها پایدار بمانند و اعمال حاکمیت کنند، باید به ارگان های قدرت حاکم تبدیل شوند و نه این که در جنب قدرت حاکم بورژوازی قرار داشته باشند. این تجربه آموخت که برای استقرار یک حکومت شورایی در ایران باید تمام ماشین دولتی کهنه موجود در هم شکسته و جاروب شود. سیستم انتصابی مقامات به کلی برافتد و تمام ارگان ها و مقامات از پایین ترین سطوح تا بالاترین آن انتخابی باشند. در حکومت شورایی که بر ویرانه های دولت بورژوازی استقرار می یابد، توده های کارگر و زحمتکش مردم از طریق برپایی شوراها در محل کار و زندگی خود، کاملاً آزادانه و آگاهانه نمایندگان خود را انتخاب می کنند. رفتار آن ها را از نزدیک تحت کنترل و نظارت دقیق قرار می دهند و چنان چه دیدند منتخبین آن ها که باید پاسخگو باشند، از وظایف خود عدول نمودند، بی درنگ آن ها را معزول و اختیارات شان را سلب می کنند. بنابراین در دموکراسی شورایی که عرصه ی حاکمیت مستقیم اکثریت بزرگ مردم ایران است و نه اقلیتی

کوچک از سرمایه داران و ثروتمندان، برخلاف دموکراسی بورژوازی نه فقط بساط سیستم انتصابی از بیخ و بن برچیده می شود و تمام مقامات و مناصب از پایین ترین تا بالاترین سطوح انتخابی اند، بلکه منتخبین، پاسخگو و قابل عزل اند.

در حکومت شورایی، دیگر جایی برای وزرا، وکلا و مقاماتی که در ارگان های عالی دولتی جا خوش می کنند، و از امتیازات ویژه ای برخوردارند و حقوق و مزایای کلانی دریافت می کنند، وجود نخواهد داشت. توده های کارگر و زحمتکش مردم، خودشان قادرند از طریق شوراها وظایف کشورداری را بر عهده بگیرند و در ازای انجام خدمات عمومی شان همان حقوق و دستمزد کارگری شان را دریافت نمایند. حتا در دموکراتیک ترین دولت های بورژوازی هم اکنون حقوق و مزایایی که یک نماینده مجلس از آن برخوردار است، از ده برابر حقوق یک کارگر تجاوز می کند و در مورد برخی مقامات دستگاه بوروکراتیک گاه به ده ها برابر نیز می رسد. حکومت شورایی به این مفت خوری پایان خواهد داد و حقوق و مزایای هیچ مقامی از متوسط دستمزد کارگر ماهر تجاوز نخواهد کرد. این اقدام در عین حال مبارزه ای ست علیه مقام طلبی و تمایلات بوروکراتیک در حکومت شورایی.

حکومت شورایی، عرصه حاکمیت مستقیم عموم توده های کارگر و زحمتکش است. برای این که همه زحمتکشان جامعه بتوانند راه و روش اداره ی امور کشور را در تمام سطوح بیاموزند، نقشی فعال در اداره امور کشور داشته باشند و با تمایلات بوروکراتیک و مقام طلبی مبارزه شود، حکومت شورایی دوره های نمایندگی در شوراها و تصدی امور را تا حد ممکن کوتاه خواهد کرد و فرضاً به دو سال در ارگان های عالی دولت شورایی و یک سال در ارگان های محلی و سطوح پایین تر کاهش خواهد داد.

حکومت شورایی به جدایی قانون گذاری و اجرای آن پایان خواهد داد و شوراها در آن واحد ارگان های مقننه و اجرایی خواهند بود. عالی ترین ارگان حکومت شورایی، کنگره نمایندگان شوراها ی کارگران و زحمتکشان خواهد بود که نمایندگان راستین و واقعی مردم در آن جای گرفته اند. آن ها از پایین ترین سطوح شوراها، منتخب توده مردم اند. در این عالی ترین ارگان حکومت شورایی، مسایل مربوطه به سراسر کشور مورد بحث و تصمیم گیری قرار می گیرد و به فوریت توسط همین ارگان به مرحله اجرا گذاشته می شود.

حکومت شورایی نمی تواند دستگاه قضایی کهنه را حفظ کند. سیستم قضایی کشور نیز دگرگون خواهد شد. در این جا نیز دیگر قضات انتصابی و مادام العمر وجود نخواهد داشت. قضات نیز توسط مردم انتخاب می شوند و هر زمان که اراده کردند از قدرت عزل آن ها برخوردارند.

وجه دیگر در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، برچیدن ارگان های سرکوب، ارتش، سپاه پاسداران، پلیس، بسیج، دستگاه های شکنجه و جاسوسی ست. این ارگان ها و نهادها در حکومت شورایی منحل و جاروب می شوند. بازوری مسلح حکومت شورایی، توده مردم مسلح اند. این توده ی مسلح که تحت اتوریته شوراها به وظایف انقلابی خود عمل می کند،

قدرتمندتر از هر نیروی مسلح حرفه ای ست و به خوبی قادر است از موجودیت حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان حراست کند، هر متجاوز را سرکوب و سر جای خود بنشاند و از نظم انقلابی پاسداری کند.

برافتادن نیروهای مسلح حرفه ای و برقراری تسلیح عمومی توده ها به نظام وظیفه ای اجباری پایان خواهد داد. دیگر جوانان کشور مجبور نمی شوند که دوسال از بهترین ایام عمر خود را عاطل و باطل در گوشه پادگان ها بگذرانند. توده های زحمتکش مردم در همان حال که کار مولد و سودمند خود را انجام می دهند، مسلح هستند و وظایف انقلابی خود را در دفاع از حاکمیت خود و منافع شان بر عهده خواهند داشت. الغای بوروکراسی و نیروهای مسلح حرفه ای جدا از مردم، باعث می گردد که توده های مردم ایران از شر هزینه های سنگین و کمرشکن دستگاه دولتی موجود نیز رها شوند.

هم اکنون سالانه ده ها میلیارد دلار از حاصل دسترنج کارگران و زحمتکشان، صرف هزینه های دستگاه انگل دولتی می شود تا نظم طبقاتی موجود حفظ و منافع سرمایه داران تأمین گردد.

در حکومت شورایی که دیگر نیازی به یک دستگاه عریض و طویل نظامی - بوروکراتیک، با لشکری از حقوق بگیران آن ها و هزینه های کلان سلاح های مخرب برای جنگ و سرکوب نیست، این هزینه های سنگین از دوش توده مردم برداشته می شود و صرف رفاه و بهبود شرایط مادی و معیشتی و معنوی آنها می گردد. فقط استقرار یک حکومت شورایی در ایران قادر خواهد بود، توده مردم را بر سر نوشت خود حاکم سازد و مطالبات و اهداف شان را عملی سازد.

پانوشته ها:

- ۱ - ایدئولوژی آلمانی؛ مارکس، انگلس - متن انگلیسی
- ۲ - همان منبع.
- ۳ - جنگ داخلی در فرانسه؛ مارکس - متن انگلیسی



وظایف فوری انقلاب اجتماعی

تحریریه نشریه کار در نظر دارد که از این شماره ستونی را تحت عنوان "وظایف فوری انقلاب اجتماعی" به تشریح وظیفه سیاسی فوری انقلاب اجتماعی در ایران و مطالبات مشخص برنامه سازمان اختصاص دهد. در این شماره اولین بخش از این سری مقالات درج می‌شود.

در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و استقرار حکومت شورایی

بر طبق برنامه سازمان فدائیان (اقلیت) راه حل تضادهای و بحران‌های جامعه‌ی سرمایه‌داری ایران، یک انقلاب اجتماعی‌ست که هدف نهایی آن الغای طبقات و استقرار نظامی کمونیستی متشکل از انسان‌های آزاد و برابر است. نخستین گام این انقلاب، سرنگونی بورژوازی از اریکه‌ی قدرت سیاسی و استقرار یک حکومت شورایی‌ست.

لذا در بخش وظایف سیاسی فوری برنامه آمده است:
 " دولت بورژوازی که دمکراتیک‌ترین شکل آن جمهوری پارلمانی است که بر تارک آن مجلس مؤسسان قرار گرفته است، ابزار ستم‌گری و سرکوب طبقه سرمایه‌دار برای اسارت طبقه

کارگر است. لذا نمی‌تواند وسیله‌ی رهایی پرولتاریا باشد. طبقه کارگر باید این دستگاه دولتی را در هم شکند و به جای آن دولت شورایی و حکومت شورایی را مستقر سازد.
 - حکومت شورایی که برآمده از قیام مسلحانه توده‌ها و تیلور اراده آن‌ها می‌باشد، آن نظام سیاسی است که در آن اعمال حاکمیت مستقیم و بلاواسطه توده‌ها جایگزین بوروکراسی، ارتش، پلیس و کلیه نیروهای مسلح حرفه‌ای مجزا از مردم می‌گردد، سیستم انتصابی مقامات به کلی برمی‌افتد و کلیه مناصب و مقامات از صدر تا ذیل، انتخابی و در هر لحظه قابل عزل می‌باشند.
 از این‌رو در حکومت شورایی:

۱ - ارتش، سپاه، نیروهای انتظامی، بسیج و کلیه نیروهای مسلح حرفه‌ای مجزا از مردم منحل خواهد شد و تسلیح عمومی توده‌ای تحت اتوریته شوراها، جایگزین آن‌ها خواهد گردید.
 ۲ - تمام دستگاه بوروکراتیک برچیده خواهد شد و اعمال حاکمیت مستقیم توده‌ها از طریق شوراها، که به مثابه نهادهای مقننه و مجریه هر دو عمل می‌کنند، برقرار خواهد شد.

۳ - سیستم انتصابی مقامات برخواهد افتاد و کلیه مناصب و مقامات نه فقط انتخابی، بلکه هر لحظه

در صفحه ۹

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان
 K . A . R
 Postfach 160531
 60068 Frankfurt
 Germany

دانمارک
 I . S . F
 P . B . 398
 1500 Copenhagen V
 Denmark

سوئیس
 Sepehri
 Postfach 410
 4410 Liestal
 Switzerland

هلند
 Postbus 23135
 1100 DP
 Amsterdam Z.O
 Holland

کانادا
 K.Z
 P.O.BOX 2488
 Vancouver B.C
 V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب :

Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بروی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://96.0.108.11/>

پست الکترونیک :E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره‌های پیام‌گیر سازمان فدائیان (اقلیت) :

0031649953423

در اروپا

00982184693922

در ایران- تهران

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
 No 604 September 2011



برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می‌شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می‌باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می‌توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه‌های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن	۱۳ درجه شرقی
Transponder	۱۵۷
فرکانس پخش:	۱۱۶۴۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	افقی
FEC	۳ / ۴
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیام‌گیر صدای دمکراسی شورایی:
 ۰۰۴۵۳۶۹۸۷۲۸۱

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی